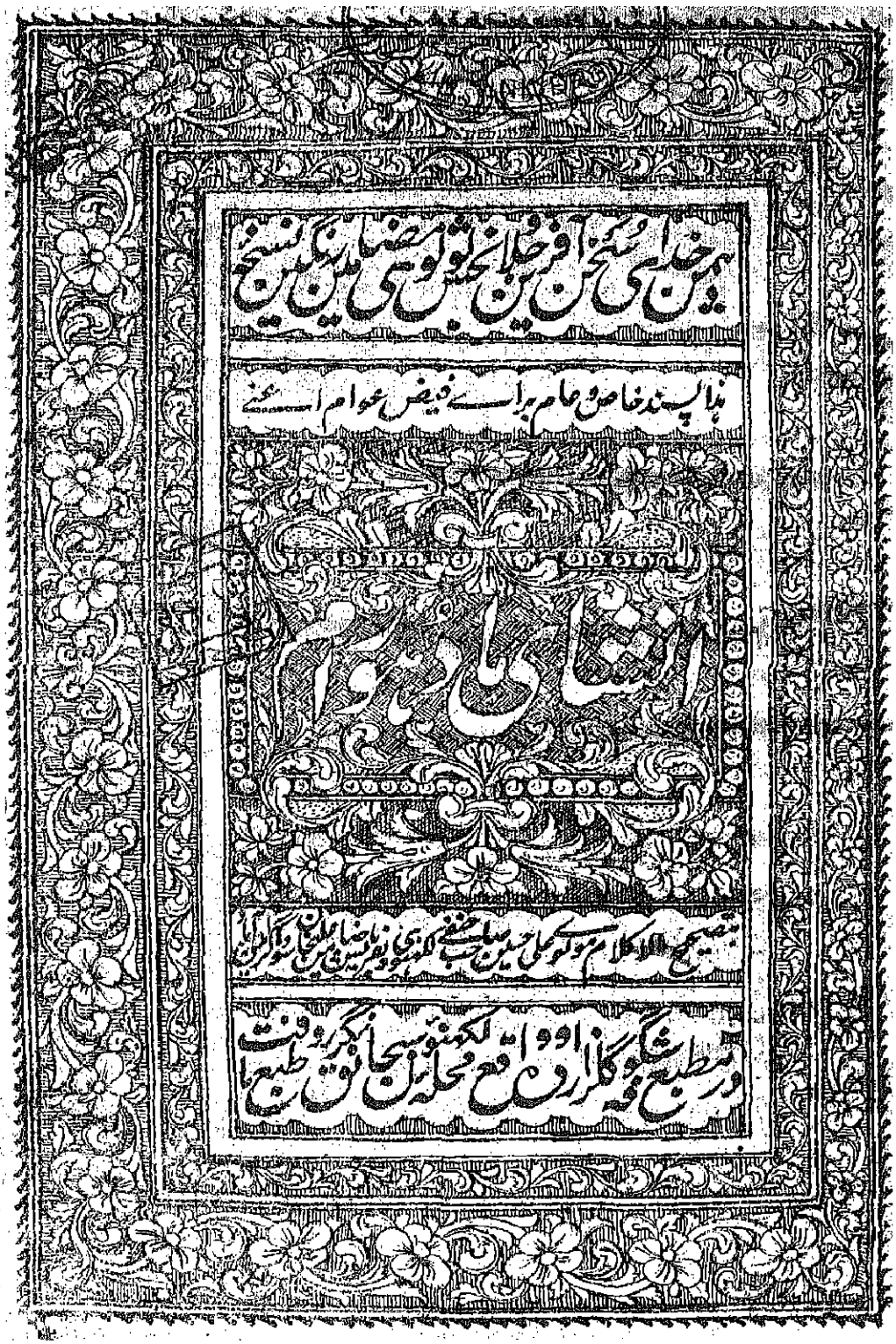
بہترین خوشخط افسر خلاصہ نقول و صحت میں بے نظیر نسخہ

ہذا پسند خاص و عام ہر اسے فیض عوام اسے

انشائے ماد و زر

تصحیح الاکلام مولوی کمال حسین صاحب حنفی لکھنوی و نظر ثانی میں جناب سوداگر صاحب

در مطبع شکوہ گلزار اودھ واقع محلہ سعادت گنج لکھنؤ سعادت گنج طبع یافت

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE2047

بسم الله الرحمن الرحيم

بر ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق پوشیده نماند که چون این خجسته حکایت حسن من
ارباب تسخن را خیال استدراک عوامض انشاء و استکمال این گرامی درّ در سر افتاد ادراک صحبت
ارباب دانش و بینش و جهه همت ساخته استفاضه آثار بر بیت تو تا آنکه بقبض همنشینی و هنر بانی
شان بر بسط عبارات عالیه و دریافت دقایق اشعار قدرت یافته چهره حال بگلگونه کسب هنر
آرائش یافت و صیرفیان دار العیار سخندانی و جوهریان بسته بازار معانی را نقد ناسره این
هیچمدان پسندیده آمد در محمد قلی بیاوری طالع شریف ملازمت علامه عصر نواب لطف الله خان
ولد سعد الله خان مرحوم که حشیم زمانه در فضل و کمال عدیل آن مطلع تجلیات آفرینش ایزد بیهمال ندیده
دریافته بشغل خطوط نویسی مامور شد پس از آنکه در سرکار پادشاه زاده جمشید فر جهاندار شاه
بخدمتگری عز امتیاز اندوخته تا انقراض ایام و رنگ آرائی بر فاقت نواب کوکلتاش خان
بخدمت مذکور قیام داشت مسوداتِ احقر که چندین بیاضها بسوادش سخت چون خسارهٔ مهوشان
بخط عنبر نشان و کلک مشکین رقم رضوان بیگشت در محاربات بادشاه گردی باثبات البیعت
بلغیار رفت برخی از آن که در کاغذ ما بر آمده بتکلیف برادر عزیز گرامی نژاد لاله هر شاد که جوهر قابلیت
و استعداد از لوح جبینش لمعان ظهور دارد و در بیاض اوراق نگارش یافته که چندی درین دار فنا پاید یادگار باشد

۱ بر وزن سرما شهری از ترکستان منسوب بخواجه ابو سعید ماخوذ از تاریخ و غات ۱۲

مشتمل بر دو فصل فصل اول مختوی بر عرائض و احکام و اوامر و خطوط که از زبان نواب لطف الله خان و
نواب کوکلتاش خان بر نگاشته فصل دوم متضمن بر مکاتیب که خود باعزه و احبا بقلم آورده سهو
خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست قطعه چون بفضل خدای عزوجل یافت این نسخه صورت انجام
با تفی گفت سال تاریخش که زهی منشیات ماه نوارام فصل اول از زبان نواب لطف الله خان
عرضداشت مشتمله فتح بجناب حضرت خلد مکان فدوی جان نثار لطف الله
بعد ادای لوازم تسلیم عتبه سپهر تکریم و تقدیم مراسم زیارت حریم حرم معظم که سجده گاه جباه خاوندان
تخت و بهیم و فروغ بخش نواصی خواقین هفت اقلیم است بعرض عاکفان محفل بهشت نعیم و بایان
عتبه ملائک مقیم میرساند که ذریعه مفاخرت دنیا و آخرت یعنی توقیع وقیع جهان مطاع عالم مطیع
کالنوعی من السماء بنزول اقبال و حلول اجلال فرمود و اتب استقبال و احترام و وظائف تکریم اکرام مرتب
و ملحوظ گردانید بسیامن ورود سعادت آمود شان رکاب افتخار بذروه فلک مدار سود سر حضرت اوج عزت فراشت
بدست مرحمت از خاک برداشت آوازه گی سنبتا و دنبتا و فلتیا و مانو موریا و سائر کفره بهنبهر ما و ادر
اضلاع بهنبسور و اطراف نهاو تاکید عزیمت غزیمت حضرت بتنبیه آن فرقه شقیه ارشاد شده بود مواد تفاخر و
استبشار افزود بمجرد ورود میمنت آمودش عازم مقصد گردیده در موضع پیکو منزل گزیده فرمان داد که
کوچ کرده در کنار راه کفره نامه سیاه که در شعاب جبال و دره کوهسار چون مور و ملخ نزول اجلال دارند
سوار و پیاده بیشمار حوق حوق از هر طرف نمایان گشته فوج فوج موج را محاصره کرده فدوی به ترتیب افواج
پرداخته بهیر را در میان گرفته با کفره نکوشیده کار آماده پیکار گردید نوار جبال و قتال اشتعال یافته هنگامه
حرب و ضرب از طرفین گرمی پذیرفت چون فلتیا کافر تفنگچیان کرناتکی زیاده از دو هزار پیاده با خود داشت
از غرش سنبه و قوصه کان عرصه کارزار نمود ار آثار رستخیز گردید و ببارش تیر بیشمار گمان صدمه سینه دشمنان
ز گوهر آبدار پیکان لبریز گشت از هر طرف که بهیت مجموعی میریختند سپاه زران منصور بهنیروی بازوی
جرات و دلاوری زده بر میدانشتند همچنین از اول روز تا شام رزم و خورد بسیار و آویز شهامی بظهور آمد که نظیر
کارنامه رستم و اسفندیار بود در میان ماند آخر کار سنتا و دنبتا با پنج هزار سوار منتخب و مسلح بسمت

از زمین طاعت بجبین اطاعت پیوده بعرض ناصیه سایان بارگاه والا وجبهه فرسایان پیشگاه سده
معلی میرساند که مفتاح کنوز سعادات و مفاتیح حصول مرادات اعنی فرمان قضا جریان لازم الاذعان
بحکم یعز من یشاء مصرعه چون سر کز مطلع انوار برآید نزول اجلال نموده کواکب آحاد ارادت
گردید بعد ازیں باعتقاد و آداب استقبال و انتظار بجا آورده آن سرمایه مفاخرت دنیا و آخرت را تاج تارک
گرداند و بواسب اضافه یا تصدق ذات بجالی بتوسل در بعد وی تادیب کفره واجب التعذیب فرق تفاخر
نهد و فرقدان سوده در همچشمان سر حرون جاوید کرامت فرماید مواعظ ارجمند و نصایح هوش پیوند
در تثبیت کارها و تدابیر انتظام کفره و انتزاع قلاع و تخریب خرابات اشقیا بمرکز سعادت رهنمونی نماید
شکر تربیت و خانه زاد پروری زیاده از آنست که معروض دارد بیت کتاب فضل تراب بحر کافی نیست
که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم و امید واثق است که در جمیع امور توفیق رفیق بندگی دریابد آفتاب عالم آرائے
از مطلع ظفر و کشور کشائی طالع باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر
مواهب بجناب حضرت خلد مکان خانه زاد دیرینه اشتباه لطف ایزد ناصیه
بعبودیت باستعجال غلامی مطلع انوار ساخته بعرض واقفان انجمن گردون احتشام و یاریابان بساط
فلک احترام میرساند که منشور لامع النور کرم و نشور کرامت گنجور که هر حرفش کلید گنجینه مقصود و هر نقطه
مفاتیح مقاصد کنوز بهبود بود مشتمل بر مرحمت خلعت خاصه و اضافه پانصدی ذات و عطای اضافه یکصدی ذات
و پنجاه سوار بر دیباچه محمد خلیل در جلدوی حسن تردد چون مهر آسمانی بنزول نموده تارک افتخار بر فروخته
قلاب الافلاک بسوده شکر و سپاس مواهب بقیاس از حیطه طاقت بشری بیرست لطف یکدم
ذره پیوست دو جهان کان ذره به از هزار خورشید نشد + تدبیر بندر و بست این اصلاع و استحکام تهانجات
و تعین تهانه داران از حضور و تنظیم دیگر مقدمات بتفصیل علیحده معروض داشته بنظر اکسیر اثر گذشته باشد
سخن کوتاه ارشاد شود بعمل آرد زیاده حد ادب ندیده اقالیم سفت کشور بصولت خاقان جهان توان سخر و منیع
سطوتش سر انداز خود سران مدبر باد عرضداشت مشتمل بر ورود فرمان و اظهار شکر مواهب
بجناب حضرت خلد مکان غلام والا بارگاه لطف الله سیمای بندگی بر زمین خاکساری سوده

وطریق پرستندگی کام فرمایان آرمی پیوسته امیدوار عرض سعادت اندوزان سدهٔ فلک فرسا و جبهه افروزان
عقبهٔ سپهر اعتلا میرساند فرمان معلی نشان هدایت بنیان مزین بخط خاص تقدس اختصاص که هزاران جان گرامی
نثار سرمایهٔ شرف شکرف ان باد متضمن تعلیم مقدمات واجب التقدیم و هدایت قدسی مرایت تبارک ما فات منزل
فرمود بهبیت اینچه در فلکت سکندر آرزو کرد و نیافت * و در سواد خط آن توقیع مضمر یافتم * انشاء الله تعالی
در جمیع مقدمات بر وفق مرضی مقدس تلاش نهایت شایان که سعادت بالاتر ازان نباشد تقدیم سیر سلندر زیادهٔ
ادب ندید قطعه تا هست عقل و اسطهٔ انتظام دین * تا هست علم قاعدهٔ استوار شرع * از آفتاب کسب ضیا باد را
جمال علم * بر مرکز هنر تو باد مدار شرع عرضداشت در جواب رود فرمان مشتمل تفویض
صوبه داری دار الظفر بیجاپور و اظهار شکر موهب بجناب حضرت خلد مکان
خاندان او با اعتقاد لطف الله تعالی بعد تقدیم آداب تسلیمات و تعظیم مراسم کورنشات که مقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت مریدان مرشد پرست ست بعرض مستفیضان طواف قبهٔ سلاطین مطاف میرساند
فرمان فرخنده عنوان مطرز بطغرای خط خاص اعجاز اختصاص مشتمل بر مرحمت خدمت نظم و نسق صوبه
دار الظفر بیجاپور و حراست قلعه و شهر نیاه و موهبت خلعت خاصه و عطای اضافه پانصدی ذات
و هشت صد سوار در رود مفاخرت فرمود بعد تقدیم مراسم تعظیم و استقبال آن مثال وحی مثال را از فرق
سعادت گرداینده خلعت قدر بخش افتخار افزا زیب قامت عبودیت ساخته پیرهن پیرهن بخود بالید شکر
نوازشها از اندازه تحریر و تقریر میرا ست نگردید محروم زمین بارگاه * چهره روی سپید و چه بخت سیاه
انشاء الله تعالی در بندو لبست آنصوبه بحسن معاشرت رعایا و بندهٔ درگاه والا تالیف قلوب ما یاید برایا و استیصال
متمردان و اخراج و ازعاج سرکشان و توزک احتشام و سوجود داشتن خزانه و ذخائر و منع منهیات و رفع مسکرات
و قطع اصل عادی و معاملات بر وفق شریعت غرا و عدالت عالم آرا اهتمام تمام بظهور میرساند و بهیاس سن بیست
پیر و مرشد برحق و قبلهٔ از دقائق خرم و هوشیاری نامی نمیگذارد و تا مدد دستگیری پیر او رنگ بنیاز نگ سپهر جاقدر و حشمت
عالمگیر را تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سر بر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی فلک پایه خورشید سایه او عرضداشت
بجناب بادشاهزاده عالیجاه محمد اعظم شاه خیر خواه لطف الله تارک نیاز و بندگی

دور آرزوی این بشارت شکرف چشم تمنا باز و اشتمند لقد مراد بکف در افتاد و فرو شکر خدا آرا که تواند شمار کرد
ما کیست تا که شکر یکی از هزار کرد ۲ غبار رکابی که از سم سمند اقبال اوج هوا میگیرد و سواخوانان را سرمه بصیرت
بدیده انتظار میکشد و هر منتظر لیکه بنزول اعلام ظفر اعتصام فروغ سعادت می پذیرد و شوق زمین بوس سر
سرشته اختیار از دست می برد خوشا وقتیکه قلمرو دکن بقدوم بهار آگین عبرت بخش صحن چمن و شبستان
فضای گلشن گردد و صیت کامگاری و کامرانی و آوازه قدردانی و فیضرسانی از پرده سفت آسمان در گذرد
آفتاب غلطت و بهروزی بکمال ابهت و فیروزی طالع بادیعة الملک غازی الدین خان بهادر
فیروزجنگ مشعر بر مبارکباد فتوحات کوکب نصرت و فیروزی و احتظفر و بهروزی از سر آمد
سواران عهد اوند جهان قدوه پیشقدمان خدیو کشورستان نواب امین الامکین بن کن الملک سپهسالار
اوج پذیرباد و درین ان سعادت اقتران که ساحت گیهان بطلیعه تباشیر صبح اقبال مبسط انوار امن و امان
و سر خود سران بجرگان تیغ سرافشان مجاهدان عساکر ظفر پیکر گوی صفت غلطان بست نهضت و فتوحات
متواتره و مکاشفه افتتاح حصن حصین و قلاع متین که هر یک سر بفلک سپهر سای بحرج برجین میخ ثوابت و سیارات
آن ممالک را مثل وسعت فلک فسحت دانفتیاد و سرکشان و راجهای عظیم الشان و ستایان نخوت نشان با جبار
مجبران سپارید و خضوع یافته بمزید سرور و شادمانی و مشهر حرمی و کامرانی گردید نظم مزاج فتح میسازد سیاست
بود نبض ظفر زده برگمانت ۲ برآید تیغ از دست به بیجا ۲ جو جوئی کو بروان آید دریا ۲ مبارکباد بفضل
فتاح حقیقی بعد ازین سهم نوید فیروزی و خبر صدور سوری علی التواتر سامعه افروز شود ۵ این فتح و ظفر
فتح دیگر ۲ از فضل خدا شود میسر ۲ بخشی الملک روح الله خان مصرعه ای آه که مکتوب
مشتاق ترحم کرد ۲ صاحبا امیدگاه گرامی مکاتبه راحت افزا که الفاظ و لغزیش چون کرشمه شکربلبان
شورانگیز و معانی جانفزایش مانند طره سنبل خطان دلاویز بود بلمعه وصول افگنده و اوشاد کامی داد و
مضامینش که مملو از جواهر زواهر مهربانی و مشحون از نکته های شهوار قدردانی بود مینک خرمی بر دیده دلها
نهاد و بیت رسید و دیده ام از نور او منور شد ۲ مشام جان من از طیب او معطر شد ۲ از تواتر عوارض
تخالفه بر مزاج شریف و تجویز نیابت بخشیگری باین نحیف ایماء رفته بود حکیم علی الاطلاق آن برگزیده نفس

همین کت دل که هیچ از هیچ جهان باقی + زیاده چه تقبل آید سرمایهٔ سعادتمندی در رتبهٔ سربلندی سوارهٔ روز
باد مبارکباد تولد شاهزاده محمد کاظم بخش مندوی درگاه لطف الله بعد تقدیم لوازم دعا و تحیت
و خیرگالی بعرض رسانیده یاران و فلکان حضور عالی مستعار میسازد درین زمان میمنت اقتران که زمانه بالامال شادمانی
و دلبر عیش و کامرانی بود با صفای اینخبر که شاهزاده والا گهر قدم فرخنده اثر بعالم ظهور گذاشته غروب بخت
دیدهٔ اقبال گردید کوس تهنیت بلند آوازه گشت و شادمانی از اندازه درگذشت بیت صبح را خندهٔ
لب باید بهم از شادی بیش آفتاب از آسمان گوید مبارکباد بیش + حق تعالی او را در مهد امن و امان داشته خورد را
کناد و آن مهر سپهر خلافت و جهانبانی را بترک مبارک باد کامگار گرداناد بکلمهٔ بقاء دولت
اقبال حشمت باد + ازان فزون که در اندازهٔ شمار آید مبارکباد تولد نسبت بجناب حضرت اعلی
مدوحی بلا اشتباه لطف الله تبارک نیاز و بندگی بکلمهٔ تسلیمات و پرستندگی برآراسته بموقف عرض
معتکفان آستان دولت نشان فیض اقتران میرساند درین هنگام بشاشت انتظام مژدهٔ طلوع کوکب
دولت از آسمان جلالت و سطوع نیر سپهر سعادت از افق ولادت طنطنهٔ تهنیت و مبارکباد بسمع نوید طلبان
رسانیده آوازهٔ سرور و شادمانی از پرده هفت آسمان درگذرانید بیت ازان نهال شرف تازه گشت
گلشن ملک + چنانکه تازه شود برگ گل ز باد شمال + باریتعالی قدم دولت توام آن سپهین میوهٔ باغ حیات بر جمیع دوستان
فرخنده و همایون کناد و لحظه بلحظه اثر طلوع آفتاب اقبالش متزاید و انوار شوکت اجلالش متصاعد گرداناد
زیاده حد ادب ندیده نیروی دولت و بهروزی از مگس ظفر و فیروزی طالع باد مبارکباد تولد پسر
بقاضی القضات محکمهٔ شریعت مظهر بوجود کرامت منظهر آن مروج قوانین شریعت نبوی محی مراسم
ملت مرتضوی زمین باد بوسد و امنه که آن مهر سپهر کمال را بر آسمان اقبال فرخنده کوکب طالع گشت
و روضهٔ فضل و افضال را بکنار جویبار اجلال سرو سرافراز جلوه گر شد بیت بشگفت در ریاض امانی
گل امید + طالع شد از سپهر امید اختر مراد + سبارکباد و دیده ارزوی ارباب مکارم بلمعات جمال آن
قرة العین روشن شواد تهنیت تولد شاهزاده بجناب باد شاهزاده
محمد اعظم شاه خیرخواه بلا اشتباه لطف الله تقدیم لوازم خیراندیشی

سطوع بضمتین بلند شدن نور ۱۲ ام لطف متصاعد بمعنی بلند شونده ۱۲

دو دلخواهی راسترا بسعادت نامتناهی نگاشته بعرض واقفان محفل فرود مسرت میرساند در همینگام
فرخنده فرجام که بتاثیر اقتران سعود آسمانی و تائید اتصال نجوم شاد سعادت باکرمت مقترن و بوفور
اختری از برج عظمت و اجلال و مطلع گرامی گوهری از اوج سعادت و اقبال قلوب سودا خواهانرا افتراح موفور و انشراح
نامحصور کرامت فرمود قطعه مهی براوج سپهر جلال تابان شد که کس ندید چنین ماه در نزاران سال
خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی + فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال + امید که این فرخنده نونهال چمن
خیرخواهان مبارک باد و رفنامچه سعادت از احکام طالع این جوان بخت بروفق خواهش متمرون شهادت مبارکباد
در تولد نبیره بجناب مستطاب خلافت قباب زاد مجده سلطنت اللهم سیمای بندگی بر زمین
پرستندگی سوده بعرض پرستاران دولت سرای حرم تعظیم و واقفان حریم دولت تقدیم میرساند که چون
بروز گوهر بدیع از معدن مراد و وسیله ازدیاد مواد بخجستگی و مطلوع اختر رفیع از کمین مقصود باسطه حصول
اسباب سربلندی و نظهور گرانمایه در ازدرج ولادت و مطلوع فروزان کوکب از افق سعادت در شبستان آل
شاهزاده والاگهر بلند اقبال مبارک فرخنده بادو تابان آفتاب دیگر دودمان مهر انور متمکن بود آن فرخ گوهر اصلا
و فهرا غروای لمعه خورشید سلطنت و کشورکشائی در تخیل طلسمیل خاقان جهان خدیو گیتی ستان بمهر طبیعی و میل
مرام فائز شواد بهیت از نکهت این مژده زمان گشت معطر + وزیر تو این لمعه جهان گشت منور مبارکباد
وزن در جناب بادشاهزاده محمد کامبخش خیرخواه بلا اشتباه لطف الله
چهره نیاز بگلگونه محبوبیت و انکسار برافروخته بعرض راه یافتگان انجمن مهر و محبت شتابند احترام
میرساند که در زمان فرخنده عنوان نوید وزن بندگان زمین تمکین فلک توان ساتع افروز نمکنان گردید
ابواب خرمی بر روی دلها کشاد دارتصدق خیرات مبرات گوشه نشینان و محتاجان اصلی کامرانی روا
نظم
نثار او چشیم در دشت یکسال + که آید در برش خورشید اقبال + نثار او غرق حیرت بحر آن بود +
که در دریا کسی چیزی نیفزود + سعد محمد که از همیون عنصر گرامی میزان سرا بآسمان افراخت و عالمی را
کامیاب سعادت لطف و احسان ساخت حق عز و جل مبارک کناد و از شان و شکوه آنخدایگان جهان
گفتین میزان هم بآسمان شواد مبارکباد سالگره بشاهزاده بهدایت بعبادت آداب بندگی

افسردگان بادیهٔ فراق زندگانی تازه عطا فرمود و انواع تفریح و نشیط بر روی کار آشنو محمد الله
غم جمله بیابیا کرم ابیتو غم بجان آمده بیا که بیتو نفس بر نمیتوان آورد + هر چند بطی مرحله
بکار رود منت بر خیم مشتاق کند و همانقدر مسافتها که بگام عجلت پیموده شود مشتاق وصول منتظر
نظر زود آید ثبت نظر بتو قدم دیر است + می آئی اگر زود تر آئی چه شود + زیاده عمر باد و منوان بستر
مبارکباد عید به نجبتی الملک روح الله خان بهادر ای اختر برج سعد بخت سعید
بر خیز و طرب کن که عید آمد عید + هر روز همه که اقبال تو دست بتو + امروز قریب است اگر لیو و بعید
الحمد لله که هلال فرخنده فال شوال بشارت سعادت آسود از منظر قصر زر اندود افق به تنتظران نمود
و جهانیان را بشکفتن دیدهٔ امید و استماع صفیر نفیر شادمانی بامیدی سعید بشارت فرمود و شبگامه
عیش و عشرت گرمی پذیرفت در ریاض مراد و اتبال صلاح و سداد بگلهای خرمی رونق پذیرفت بیت
بدر و قدحه بر لب آنجنان بساخت + ترنم خانه در کام و زبان بساخت + سیار کبا و روزگار بجسته آثار
بخجبی و بهروزی مقرون شاد مبارکباد عید به حفظ الله خان بهادر کاشانه منبرک
صیام و منتیت طاعات خجسته فرجامش با یام فرخنده انجام آن بیشه حشمت و احتشام فرخ انجمن
شوکت و احترام سمو المنزلت منیع الشان کریم الخلق رفیع المکان منصور باد و در دین و داد سعادت مند
قدوم فرحت لزوم عید سعید عرصه گیتی را بگلهای سرور و سور رشک باغ ارم و عالمیان را
باقسام اغذیه و نعماء و انواع طرب و شادمانی کامیاب فیض اعم گرداند الله تعالی مبارک و
میمون گرداناد و ترقیات روز افزون روزی کناد نظم یارب این عید مسعد بزار دگر باد
فرخنده بار یارد گر + مر اطاعت نمودن امرت + کمنا داین بزمانه بار دگر مبارکباد عید شما
حفظ الله خان صحت و تندرستی که بهین نعمای الهی و گزین میوهای باغ زندگی ست
همواره نصیب باد و شکر آنرو جهان آفرین که عارضه سقمی و علت جسمانی بفضل ایزد سبحانی بسلامت
و کامرانی انجامیده و عید شما روزی در حضرت حق تعالی بموقف اجابت رسید مبارکباد و مدت
عمر شریف را امتداد لیل و نهار روزی شاد بمنه و کرمه بر آنم حکیم جالینوس زمانی خلعت سه پارچه

بجهت مستحقان خیرات در صدر دیباچه مرسل گشت از رفع نقاهت واخبار بهروزی رسید مرا گهی او
فرو غمت مباد و گزندت مباد و رنج مباد + که راحت دل و آرام جان او رفع غمی
گلدستهٔ بخان عزیز از جان حفظ الله خان همواره بهامی سعادت و سرمایهٔ
برتارک بخت شاهنشاه رشد و ارجمندی بال افشان باد و درین جشنه زمان مرغی تو امان مژده
طوی آن اقبال مند ستوده خوی اصغا گردید سرمایهٔ سرور و شادمانی پیرایهٔ شاهد و کامرانی
گشت امید که از تاثیر اقتران آن قران السعدین آثار سعادت بر صفحات احوال ظهور نماید
جشن طرب برای عروس عالم آنا خود بیها از پردهٔ غیب چهره کشاید ع شادمانی همه را است مرا بیشتر
بخان عالیشان کامیاب خان آفریدگار جهان آن نونهال حدیقهٔ همت بهار
باقطار اسطار فضل بکران سرسبز و ریان دارا و خبر هوازدگی به مزاج بهجت امتزاج خواص عطا و باطن
را پریشان ساخت و سینهٔ وفا گنجینه را در کانون غم و الم گداخت حکیم علی الاطلاق آن نسخه جامع بخشایش
در رونق بخش قلمرو آشنائی را صحت کامل و شفای عاجل کرامت فرماید بمنت بنا طبیبان اعتبار
مباد + وجود نازکت آزرده گزند مباد مبارکباد فرخ منصب سیف الله خان
رباعی
ای گشته ز لطف بادشاهی خوشنود + صد شکر که منصبی بی سعی فزود + قدر تو
بلند است که میدانم + اقبال تو هر زمان فزون خواهد بود + بشارت افزایش مراتب و مناصب آن نامدار
باعلام شوکت و جلالت جامع سماع حشمت و ایالت سامعه پیرا گشته مورث سور و سرور و مستمر
انبساط موفور گردید از دلسپار بخش فرخنده و همایون کماند و مقدمهٔ ترقیات روز افزون
گردانا د جواب حسب الحکم مقرب الحضرت عزیز الدین بیگ
عوالی بنایا معالی دستگاها نگاشته کلک معانی پرداز حسب الحکم اعجاز طراز متبسر فتح مصر
حصین پرنالهٔ و امان خواسته برآمدن قلعهٔ شیبنان از ضرب توپ و تفنگ برق آهنگ
و محاصره تبرد آزمایان بانام و ننگ و ارشاد گزارش شکر و اهب ایزد منان و بلند آوازه ساطنت
گوش شادیانهٔ فتح نمایان و رود مسعود نمود الحمد لله که از غلبه مواکب ظفر لوا و صدمات مانه پهای حمد آسا اعدای

شکوه فراموشی که دلیل اطوار گرم جوشیست از اشتیاق باطنی خبر داد و غوامض ناطقه مرهم راحت
پرجراحت خاطر نهاد بهار طبعها گلشن مزاجها ازان بازگشت نامه نامی بهر فراتم در سحر انوردیها برا جهانیها بسیقت
اقتضا و ایام سفر مانیت در از تر از زلف خوبان و گردش و امی نسخه ایست از گردش گردون اگر ان نا نظر کا
دشت پرخارست تا نور بصر میرسد کشتهای شوار گذار اقامت حرفیست از خاطر خسته اگر در عبور
تخم استراحت کارم نهال عشرت نشد نمیگیرد و ممکن از انجا که مقصد فی از نیاز رفته اگر در صفحه تمنا صور
وطن نگارم نقش غربت بر سی نشیند گرم روان طریق یکتایی رسوسگاهان گمنامی نشانی نیکنامی
درین طول سفر اگر ترسیل نامه از مقصد نامه بر در گرو تاخیر محبت بی تقصیر ست اگر مراعات
اتصال روحانی شیوه افروز رزم گاه مراست چه ضرور و شکایت فراموشی در محلیکه مرات خیال عکس
دوام وصال ست بنجر تقصیر فرد در ظاهر اگر وصال جسمانی نیست چه غم نیست چو اتصال روحا
امید که فروگذاشت رسمیات صور محمول استغنا نشود وسیل خاطر خاطر بنسبت معنوی ب

بعمدة الملک سپه سالار غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ

ز فرقت تو بجگویم که قصه طوفان شنیده باشی و من دیده ام دیده خویش از دور و فراق
خاطر مشتاق چه برگزارد و هر قطره اشکی که از دیده خونبار فرو میریزد و رنگ کبوتر سیر پرواز
دیده در حیرتم زان بشهر ثمرگان در پهلوی دیده نهاد یا طائر تقدیر پر صبا سر سیری میخارد بخاطر میگذشت که
منیفه بر آتش شوق آبی خواهد زد و من مسموم بلاهل دور را تریاق صحت باغاقت خواهد آورد حقا که
چون حدت می ناب نشاء بیقراری و اضطراب را دوبالا ساخت و بیتی که مطلع نامه شوق فزا بود
بیت ابرو و شاه ان طلسم از حکایت اشتیاق موسیو ستان طراز گشته ازده و سو شمشیر بیطاقتی
فرو نامه تسکین نبده دیده شتاقرا + کف خیال ست که مهر لب دریا گردد + بهر حال چون رشحا
حکیم علی الاطلاق بهر دردرا دوائی ست مقصر عه بدل نیم شود نیم دیگر چه میشود + امیدوارم
نامه نو سیمی که بهر خنجر شوق جوهر میشود و نوا تر خلق خاطر را مشتعل میگرداند از میان برخیزد و
رنگ بحبت و شادی تاریزد بلبت یکبار اگر وا من و صلت بکف آرم + تا زنده ام از جنگ

بقلم آمد بعمدة الملک نواب خانجهان بهادر نواب کریم الخطاب قدردان فیضرسان سلامت
درین اوقات فرخ سمات نوید عشرت انبساط بمشتاقان کامیابی نیاز مند بشارت گردید الهی تا شب و صبح بکام
بسمع آسمانیان رسانند فرحت و انبساط از حد گذرانند قطعه آمد آن روح روان کامروای اقبال و دولت
سرخوش که بکام دل من آمد + مژده مقدمش ارگوش زند گل گردد + خنده اش تا سر دیوار چمن آمد
نبارم بفضل و کرم کارساز برحق و سبب مطلق که هواخواهان را بخت مدد گار گشت و مشتاقان را نقش مراد
بکرسی نشست انشاء الله تعالی زود تر از زود گلزمین دکن بنزول مقدم بهار آگین عشرت بخش ماحین رضوان
رشک فرمای صحن چمن گردد زیاده چه نویسد کوکب دولت و اقبال تابنده باد بعمدة الملک
نواب اسد خان بهادر نواب والاجناب معلی القاب قدردان فیضرسان سلامت مفتاح
فتح ابواب مقصود یعنی نوازش نامه تازه طراز آمود ورود تعطف فرمود دل سباب خندگانی افروده طلبیت
عنایت نامه را چون برکشادم گهی بر دیده گه بر سر نهادم در مقدمه وکالت پیش ازین معروض داشته مدار کار بر
توجه خاطر مرحمت مظاهر است وکیل مخلص برای تمام و کمال اشتغال این مهام مامور و مرخص گردیده قطع نظر از وجوه دیگر شایسته
جناب فیض مآب نمایند یقین که اینمعنی بمنظار اسعاد خاطر همه دان القای ارکان شرف استحسان خواهد یافت
زیاده عمر باد و دولت و اقبال مستزاد بمخدومه محل نواب الهام الله خان دام عفتها محمد عطا
شرائف و قات آن پرده نشین تق عفت اوج گزین بموج عصمت عفیفه محترمه مکرمه منظمه سموره التحصیل
مرضیات حضرت حق مصروف یاد از نسوح سابقه هوش ربا وقوع واقعه نجیعیت افزا سیان محمد عطا خاطر
مکدر و متاسف گشت فرد دریغا که شاخ گل نوشگفته + فرو ریخت از تندباد خزانی + از آنجا که این درد
لادوا و حادثه حسرت افزا را غیر از شکیبائی علاجی متصور نیست آیه کریمه اذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون رضا بقضا داده روح پرفتوح آن جاده نورد کشور قدس را بفاتحه شاد
گشته و سلامت بازماندگان از حضرت کبریا مسالت نماید فرد صبوری ضروری کین دردمول را + بغیر از صبوری
نباشد حسب الحکم والا میر عبد الرزاق اپرانی سیادت پناه نجابت و شکوه حفظه
الهی شهد حقیقت غرمیت آن سیادت پناه از ایران تا یاراباده بندگی درگاه مسجود را سجباه و سیدن

بداراللہ در برہان پور از نوشتہ برادر عزیز از جہان حقیقت سند خان بمعروض عتبہ گردون آستان عرش نشان گردید
حکم جہان مطاع خورشید شعاع فروغ ارتفاع بخشید کہ احرام سلام سدہ ملائک مقام بستہ خود را بتعظیم سپہر
احترام رساند بعد از دولت ملازمت در خور حالت و لیاقت مطمح انظار عاطفت خواہد شد باید کہ معاملات
حکم محکم لعل از مدد در تعزیت نواب الہام اللہ خان مغفور بسعادت امید خان
خلف آن مبرور در ین ہنگام شداد آلام کہ از حد بیرون زمانہ نافرجام بکافہ انام لاحق میشود مزاج
استقامت اعتصام ان شرف دودمان عظمت و آبائت فخر خاندان مکنت لسالت بصبر و تسلیمبائی مستظہر تواند
باستماع قضیہ موحشہ نواب مغفرت مآب انواع غم و الم بر احوال خاطر فراگرفت و اقسام حزن و ملال در دل
راہ یافت اللہ تعالیٰ سلسلہ آنجناب را دیرین و از پایدار خصلت استقرار نیست و مشتاقان جمال کبریا را درین
عمگدہ تنگ تار فرصت قرار نہ از آنجا کہ آثار خیرات مبرات و آیات حسنات ذاکیات آن غریق رحمت آمرزش صفحات
روزگار را قیمت نام و مہمات نباید گرفت و بر چنین حمیدہ صفات مرثیہ بنتوان خواند فرود دولت جاودانیت بر
نکونام نیست کہ عقبش ذکر خیر زندہ کند نام را + حیف صد حیف کہ این کہنہ رباط شکستہ طاق از ہیچ دلبندان
نامدار خالی ماندہ باشد اصدق تعالیٰ آن اعتضاد خوانمارا بادیگر ہمیشہ تا جہان ست و جہان دارد + دور چنین مصیبت
جانگاہ کہ حوصلہ کوہ را موج سینہ فرات و جیحون بر نتابد صبر جمیل کراست کنا و کل شئی ھالک الا وجہہ
اللہ بس باقی ہوس جواب حسب الحکم والا بفضائل خان خان مہربان بمن
حسب الحکم قضا امضا متضمن معروض قدسی کیفیت اقامت دہنتا عصیان گرا متصل حکومی
و انظر فہا و غرمیت احقر بضلع بہوم و پرگنہ اوارشاد و ایمنے کہ چون بہ تنبیہ آنشقی یا مورث اصبہ بغرض
چہ انجامد اول جاہ و رود اندرز فرمود مہربانا ہنگام دستوری یافتن اندیشہ از حضور ساطع النور بصیانت حفاظت
چہار صوبہ و سدہ خلت آن مقصود یا مور ابود تصفیہ ضلع پرگنہ از خار وجود کافر ورود او ہم دشتہ اولا
بیقین بہ تو سر بجہ عنبریان و ثانیا بفرستادن ملا ضوی خان تقدیم آن مہم پرداخت و خود در ظاہر ہندوا
توقف مصلحت دانستہ نگذاشت کہ کافر خاسر بہ ملک قدیم آوارہ شود اکنون کہ آن شقی ازلی قہین
ناکامی شقاوت برگشتہ در ضلع چکودی گرد فساد انگیختہ بر جناح استعجال شتافتہ بکیفر کردار سپر ساند در صورت

۱ استلام بوسیدن
۲ انتقال بجز پوسیدن لا بد است
۳ بابت ۱۲
۴ ای حسب الحکم
۵ مورد الطاف سلطانی و آماج عنایات خسروانی
۶ کیر کوتی آنکہ گاو را
۷ باشد
۸ استقامت
۹ اعتصام صفت مرکب آمدہ
۱۰ زنندہ راستی
۱۱ تضیہ
۱۲ نوشتہ نسخہ اول کہ ثانی را تبییض
۱۳ ہای مختفی در ضم و سکون داد
۱۴ کہ صاحب جہ پیش از ان
۱۵ ۲۱

مزار دست ارتجا قبیب بازنداشته بیچ مکان آن توقف نمیدید و حقیقت حریت غلام ما مطاع یوم بر
محض خلاص بست روز وصول بجواب پرداخت بنجبشی الملک روح الله خان بهبت
سحر مرغ دولت بیدار بر بالین آمده گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد آمدنها چون بنعمت غیر مترقب بیرسید
الهام بر دولتی بشارت حضرت خلیفه آفریدگار بر منتظران و بیدار فائض الانوار مبارکباد و بشیت مستطاب احمد
بار خطا طرب پسند که در ضمن آن متصور بهواخواهان فرخنده شواد بهبت بفال خیر رسید ز راه نیکخصلتی مقام
خوش آمدی تو علیک السلام و الاکرام آمیده واثق بست که بعد ادراک ملازمت قدسی ساحت تمنا از تو
خود رسید نکهست خاقانی فروغ جاه و دانی پذیرد و نسیم نفحات بهروزی بر شقایق امال وزیدن گیرد زیاده عمر
و مزه آن بعهده خوانین بلند مکان فخار خان در رسیده سنه مهربان صاحب من ایرین
هنگام که دل هواخواهان صداقت پیرا آرزومند تماشای صنایع قدرت بیچونی و منتصد مشاهده بدایع حکمت
بوقلمون بود و اینه های ایوان از خوان نعمت آن جوان سار مائده لطف و احسان رونق بخش چشم نظارگیان
گردیده بعضی ازان چون طوطیان باغ جنان حلقه شکر در بر کشیده مستعد شکر فشانی و برخی چون شاخ نبات
پوشیده در اندازه شیرین زبانی دیده بسان معشوق خاطفان با خصا چون گل بفریب بلبل نشان کمر بسته چیده مانند
غنچه دهان گلزار با لبشکران حیرت درا آیا مژده شکر فشد مثنوی چکد از شیره او آنچنان شکر این
میوه جان ندارد چیز شکر گفتار آفرین + ولی در پوست گوید حرف شیرین + بی تکلف از مشاهده این
هنگامه هوش ربا دیده محو تماشا گشت و بذاق جان آن شیرین لبان همزبان گردیده لذت قند و نبات
بزگرفت و دماغ دلها بوی دل آویزش معطر و مشام جانها از شمیم مشک امیزش معنبر گردید یا الهی تا در اطراف زمین
اشجار انبه را برگ و بار است شجره مراد آن رونق افزای گلشن معاش و معاد ثمرة الفؤاد بار و بر باد
طوبی نصیر الله خان قمر غنچه محبوب را چاک گریبان پاره کرد اگر نه بخت سبز جوانان دولت خواه
وصلت همایون آن مهر سپهر اقبال اگر سید دوره مان عزو جلال ابواب تشفی و تشریح بروی نوید طلبان نگشاده
و اهتزاز نسیم ازده مراج گلهای ابتهاج در حدائق دلها دمیده آغاز خرمی نهاد و گلبانگ خوشدلی شنوا
مژده ثمر بار سعادت تو اتهانی و گلهای آرزو در گشنده نواز پیچید قطعه شنیدم که رقص کنند آسمان بر و بحر + که سند و امده کام

۱۲ بنا بر اقتضای وقت ۱۳ مطابق ۱۴ مطابق ۱۵ مطابق ۱۶ مطابق ۱۷ مطابق ۱۸ مطابق ۱۹ مطابق ۲۰ مطابق ۲۱ مطابق ۲۲ مطابق ۲۳ مطابق ۲۴ مطابق ۲۵ مطابق ۲۶ مطابق ۲۷ مطابق ۲۸ مطابق ۲۹ مطابق ۳۰ مطابق ۳۱ مطابق ۳۲ مطابق

آفتاب روا + بر ضمیر عطیه گستر فیضش خاص و عام رسیده هزار شکر خدا رسیده هزار شکر خدا + آفرینده دلیل و نهار
اتصال این دو فاخره مسعود و مبارک و فرخنده گناه و دستگاهی آمانی و اامال مهمیت طراز همیشه مصباح لیالی دولت و اقبال
روشن شواد بعمدة الملک نواب جانجهان خان بهادر ظفر جنگ نوابه الاعظم اعلی الله مبادی آداب
کریم اخلاق عظیم الشان عمیم الاشفاق منبع المکان سلامت شرف نامه موشح از اخبار که مبنی از رقت شفقت مرحمانه
بود و مسرت پیرا باطن سعادت مواطن گردیده بود اغلب تواکید و تقیدات در بندگی حضرت خدیو کائنات از فحوای ابیات
آموش و دریافته بیشتر باز و مسعادتمندی و بخت بلندی مساعدت فرخ شکر فیض توجین چون کیمیای ابهجار که اگر خاک
و گر گل همه پیروزه گشت + امید که همین تیره درگوشه خاطر در احتفاظ مبالغه از حافظه و غائب مورد و مرحمت علیه
باشد زیاده عمر و دولت باد بعمدة الملک خوانین بلند مکان همت خان ناظم صوبه الله آباد
حدیقه آمانی و امال آن عاقد معاقد امارت صاحد مصاعد ایالت خان والاشان منبع المکان مبارک
تفضلات حضرت خدیو گیهان سمر سبز و ریان باد مضمون مکتوب مفرح القلوب بشعر و وقوع مزدوج و اتمام
و التماس علاج سریع مرصع از پیشگاه فضل و احسان معروض معتکفان آستان ملک نشان گردیده حسب الالتماس
وافر البشارت کیفیت مساعی فراوان در کار خدیو کشور ستان بعرض قدسی رسید بفضل و کرم بادشاه
بعطای خلعت خاصه مصحوب گرز بردار خامت افتخار اشیاز اندوده اعتبار برافراخت و بزبان گوهر فشان گذشت
که پیرایه هم بوقت خویش قدر افزای مرتبه آن جامه زاد قدوقیت کشیش گردد و لائق آنکه بمجرد وصول این نعمت عظمی
و موهبت کبری که در ازدیاد و حصول این مامول سعادت موصول بندگان اعلی حضرت شاه حشمت باخود دیده اند
مهر فضل شی متهامه بنگر تفضلات رسالدار ند فخر و تاکار جهان جمله چنان نیست که خواهند + کار جهان
چنان باد که خواهی بعمدة الملک عظیم الشان سپهدار خان بهادر تا سپهر کوکبه آرای
مهر است و مهر شعشعه پیرای سپهر فروغ بخت آن گرامی گوهر انجمن افزود اقبال و چراغ دولت آن ارجمند اختر
روشنی اندوز اجلال باد بور و دستگارین تا مسهرت سعید و بهجت زیاده از حد حاصل گردد بمنه و کرمه
که از مهب فحوالیش صبور پیشام جان و فیاض روح و روان بانعطر گردانید فخر و رنا نامه دست کوه پیکر
غذای دل و جان فرستند + و دو آپتر کی را بهواه اگر به لیاقت مدار ند و مرصع شده تمام بجهت نوازی گر

قبول افتد گنجایش دارد زیاده عرضداد و مژده آن استماع و بعمدة الملک غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
در جواب خط ماتم سرسی ساحت روزگار فرخنده آثار آن والا جاه اعلام مارت عالی معارج امالی عمدة
خوانین بلندمکان اسوة نوئینان عالیشان مورد انوار سطوع آسمانی باد مکاتبه نسل افزا مشعر بر سلیش و اتحاد
از جمله عنایت خان که جایش در جوار رحمت یزدان باد وارد شده خاطر مضطر را در وقت مصیبت جانگداز تسلی
و آرام بخشید و سیل سرشک خونی که از چشم خونبار فرو مینبارید بطفیل نصایح هوش افزا بمقام عدم شکیبائی
آن مشفق عمخوار را که دیده نمناک بآستین مهربانی پاک کرده و گرد کلفت از صفحه خاطر بزلال تلطف و تعطف
داده تا ابدالدهر بسلامت دارد و بعمدة خوانین بلندمکان نجبتی الملک بهره مند خان گلزار امانی
و امال آن رفیعت مسند یارت و اقبال فخر انجمن اینمت و اجلال جلیل القدر عظیم الشان بر شحات سحاب تفضل
از دودمان سرسبز و زیبا و شوق صحبت روح افزا که مقناطیس قلوب احباست خاره دراد آن سرمه خاموشی
بگلو میکشد ناچار از آن درگذشته بحد عامیه پردازد در نهیت مفارقت که از گروش چرخ مقوس سهام ملائم
ایام و گرفتار امتهام استقام و آلام ست از بین بستهام نام نه برند که کجائی و چه حال داری مثنوی چرا نشنیدی صحرا
فردی + چنین چون سر بسر اندوه و دردی + چه پرسی حال ما را وحال چونیست + گر صحرا نوردی از چنونیست + جدا
چون گشتی از یاران مخمور + چرا نامی بچو مجنون سر بکهسار + حریف صد حریف گر بیار + بنشستم
اکنون مهره در شش در شش ست + و بحسن ظن خود را بدام محبت انداختم که دیگر استخلاص متعذر + فسر و گر گویم کیا این درد
جانسوز + طبیعم قصد جان ناتوان کرد + گر مجوشیهای حضرتو بدین افراط و یاد او رهیا فاتا باین تفریط از مرتبه تقیم
مستبعد مینماید فسر و خواهی که سر بسار نگردی در کائنات + در غائبانه با همه کس در حضور با بین + بدل توجه در
گرفتن اضافه تور چشم محمد خلیل بر من جمه منت نازپرور و پیشین آمد او آنقدر که پرسش لازم سر آنمهربان لازم
چون عنیت که در وقت شبخون نوم و بخیر هی بر لشکریان بستیلا داشت مردود و لیرانه و جرات رستمانه از و بظهور آمده مفصل
بانهای سنهیان اصغا شده باشد زیاده کامرانی و شاد مانی باد نجان عالیشان کامیاب خان در اقتضای
مقتضی روشن مزاجا منیر طبعا صحیح نفسا خوش طلعتا عجب رفیعت طرفه هنگامیکه از هر گوشه زمزمه تشاط
و گلبانگ نشاط بلند شده و بساط انبساط بهر نهج بسوط گشته که چرخ از غایت خرمی و دوچرخ آمده و زمین از کثرت شادی فرش

شده دعروسش صبح از خنده چنان لب کشاده که درست زیر ازو با نیش بیرون افتاده ناظر شاهد آرسیده
مسرت مبتاب قفس زده که پا پیش پرا گرده در حسین بی وقت خوش و خرم میتابل طلک و صال آن سیماه م شمایل
گوش آرزومند نقل آن سخنان شیرین کلام ست خوشا وقتیکه آن سرجهان افروز دیکتابی چون آفتاب و شمس حسین
از شرق آشنائی طلوع نموده کلبه آخران بفروغ مقدم سعادت اشرف کواکب گردانند نظم یک سوار در میدان
دولت سبدار سیاه روز مرادی ماه شده بی توشب تار سیاه عذر در راه و فا پیش نخواهد برقرن بر سر عذر سیاه سر قرار
بعمدة امرای منیع الشان عاقل خان ناظم صوبه دار الخلافت مشتمل رسیدن قاصد
و رسانیدن خطوط و رعایت لفظ این و آن از آغاز تا انجام صاحب و ستان آمید گاه مخلصان
سلامت پیک تیز گام شیرین کلام که غبار پا پیش سنگ تو تیا مهیای چشم افروزی مشتاقان بود و عرق
سیما پیش بدامن آرزوی اهل تمنا گوهر افشان قدم فرخنده نزل دوستداران بیان مقدم بهاکه رسانیدن
بگذرد و گذشت و نگارین نامه که نگارستان چین بر و نمای حروف مشکینش سنبل زوفا و تاتار سیماگی الفاظ عنبر شمیش
آرزوی ابلاغ نموده بدست نوازش راقم انبساط بر صفحه نگاشت عجب پیکی و خوشا مکتوبیکه در جنب گفتار شکر بار آن نخل
جان شیرین از رشحه او در برابر یاض گلشن گلستان این شعله نور ظلمت نشان و پیام آن شیرازه کشان تیه حرمان نزار لال کوثر
و سواد این دیده افروز آهو چشمان سمین بر بطوق مشکین فروش آن باهجار عیسوی دمسار و مضمون فرحت مشحون این شربت فزا
و نبات سمر از مشتوی آن خوش الحان بلبل باغ صفا + این نشاط آموز طبع نکته زا + آن یکی اوج سعادت را سها
این دگر سوی مسرت را سها + آن منطق جانفزا سحر آفرین + وین طرب پیرا دلهای حزین + آن بکلام موزون چون
بلبل هزار داستان منوجه سیع خوانی این بخیالات بدیع مانند خاطر ارسطو مشرق انوار معانی آن زبان گوهر بار
دوست عطا ارست مجمع البحرین و این نکات غریبه و معانی روشن بمثابه فلاطون و آمنیه ذوالقرنین مفتوحی
آن ده جان قالب گفتار را + این شفا بخشند دل بیمار را + آن نجوم بهار خوبان برده گوی این بیان
سنبلستان تازه روی + آن ز اعجاز مسیحا دم زند + این ز مضمون نهانی غم کند + قدر چون تیری ازین تعظیم آن
با هزاران شوق خم شد چون کمان + مردم چشم ازین تکریم این + در دل خود کرده جا بالیقین + القصه بیرار
آن دیده انتظار مطالع انوار گردید بمطالعه این سفینه بیقرار بساحل قرار رسید بمجانفه آن شاهد مراد در بر آمد

معانقه بالعکس نخل نون دو

+ وضع چون شود طبیعت + سر غرش از هوس صاغر عجم باد + فصد بر تو مبارک و مسعود + خاطر شاد و بخت خورم باد
+ والحمد لله مزاج خوش وقت + چشم بد بین همیشه پرنم باد + نوشدارو اگر خورد بشفا + ور مزاج نخست هم باد + حفظ جان تراد عا بقا + عالمی را وظیفه هر دم باد + پشت اعدا بزور اقبالت + زیر بار غرور و الم خم باد
+ بخان منیع الشان تربیت خان ج تعزیت پسر خدا شکیه موت و حیات آفریده صبر را
+ رفیق بر درد و الم گردانیده هموازه حافظ دنا صر باد از سنوح سانحه سامعه کوپ مسرت افزاد و قوع واقعه خاطر
+ آشوب دل گزا چه نویسد که چه قدر تفوز ع و تشتت لاحق گردیده لیکن چه سود و که هرگز رفته باز نیاید و بحزع
+ وفق خیه از عذاب بیت کار نگشاید فسرد مهر تن خون شوم زدیده چکیم + گر بدانم که گریه را اثر ست ناچار بیقضا
+ گریه مهیه گل کفن و بقیه الموت بقضا الهی راضی باید شد و آن ره نورد بلاک قدیم را بقای سه خاتمه باد کرده
+ سلامت باز ماند ما مسلاست فرد غم مخور گر زین چمن شاخ گلی پژمرده شد + روی سرو تازه هست و جویبار سنبل تازه باد
+ بصاحبزاده والا قدر محمد خلیل مبارکباد فرزندان نیخ امان فرزندار جمند دلبند خاطر
+ همواره برادات صوریه و معنویه فائز باشد درین ایام فرخنده فرجام مژده مولود گوهر شاهوار از بطن طاهره
+ بعصمت و سطوع ماه و مهر سعادت قرین از مطالع عفت فضای دلها را فروغ شادمانی بخشید و عیش و عشرت از حد
+ گذراند الحمد لله ثم الحمد لله قطعه سپهر را دو مسرت رسید از ایام + زمانه یافت بیک گوز از دو شادکام + برآمدیم دو بالا
+ روزگار فلک دو دستانه عشرت مزوج ساخت در یک جام + حق تعالی بیاد شما مبارک و مسعود گناد و بهر دو نور باصر و بصیر
+ زاد و ران آنا خونیش نگاهداشته بعمر طبیعی رسانا د مبارکباد تفویض خدمت خانسامانی بخان عالیشان
+ مختار خان بهت الکار بخت جوانت میر سانا د با عمر جاوید شاد بهر ض مبارکباد نا + درین نگام فرخنده
+ فرجام که بهار گلشن استبشار باز بار برآمد کار در جوش و شا خسانه قبول دعا با ثمار حصول مسا فانعمت بدکوش و نوید
+ ترین مژده خانسامانی تمکین و جود آنمظهر عاطفت و قدر دانی اسامع پیر گردید دل نیاز آموز که منتظر شنیدن شاهد مقصود
+ بوده از ین جهت تو بد بخود پیرهن بر بیدن نیاز د مستعال این لطیفه اقبال مبارک و هما یون گشاده و مقدم گرانمایه
+ گرداناد بصدر رسادت خان و ساده سادت و صدارت بوجود فائض آن مرکز دائره
+ امارت ناصب اعلام ایالت خان جمجاه المکان زینت آگین باد سنه ۱۲۰۰ جهات پیش از اندازه تحریر که در اسناد مطلب خلص

مالک حقیقی بیچاره بیچاره غیر از انقیاد و اطاعت او چاره ندارد و بجز رضا جویی سایه از زاده خانزاد
پرورد و بنده نواز خجالت خانه زاد مرحمت شده و حکم محکم نافذ گشت که دیگر مراحم خسروانه شریان مزید یابد و فرش
ظل فرخ رشید جهانتاب مخلد باشد + سایه مریم اگر از سر عیسی برخاست بهتر از ایجد و مرحمت اثر اعزاز
عزیز القدر مضمون لحظ مرسل متضمن اظهار ندامت و شرمساری و اقرار بجرم و تقصیر مطالعه در آمد فقیر بر کرانه
تقصیر خود شد منفعل + آب حسرت از جبین خویش ماخت + آثار نفاق از ناصیه حال آن منظور نظر عاطفت
اشفاق گاهی معاینه نشده لهذا انچه اصغا رفت بنا بر تماشی نوشتم و از کرده و رفته در گذشتم آنچه اختیار
طبیعت فقیر در طریق یکدلی ثابت قدم چون کوه باشد چون صبا تا چند گردی بر سر کوی گرمسیار کدا تولید
عزیز القدر اتوامان بحفظ الله خان برادر عزیز از جان جان سعادت نشان همواره بعز اقتضای سیاه
و کامران باشند و درین هنگام بشاشت التیام بشارت نظم و مهر و مشتری از کمین سعادت و بسعد و طالع
دو اختر فروزان ازاوج عفت و بسترانواع نشاط و اصناف انبساط از زایچه امور دولت آموزه عادات و مزید مبارکی
از هفت آسمان در گذرانیده بدرجه که چهستان آمال را بتقریبه هر دو سر اقبال دولت و بالا باستعصال انجامیده موکب
بختمند برادرین و نشان میمنت توامان تقول خوشی آهنگ برگشتگی بخت اعادی بهر سید متنوی بافضل حق
شامل حال باد + دو گل بیگفت بر شاخ مراد + یکی چون مهر بار و دخشان یکی چون سرو بخوبی آراسته
انشان خطابی سپار بخشش اطلس فلک بخجسته و همایون کما و زیاده همراه باد بنوین الا انکه این براهیم جاه
خلف علی مراد خان ناظم صوبه بنگاله در روز و خط و سیر هفت بست سپهر زام الملوک
ایام بر وفق مرام آن مقتدن قوانین امارت عبر متن بر اعلیٰ صلابت مهر سپهر صلابت سپهر مهابت
کریم الخلق صنع انشان بر وفق اقتدر سوا المکان مبسوط باد و گرامی نامه لطف شمامه که سواد شش را بیاض و بیاض را
دارد و بیاضش را بر سواد چشم جهان بین تواند نهاد معروض افگنده دیده رمد رسیده را نور و خاطر غمناک را
سرور بخشید فحوای سخن که کاتب دلوا اسرار خلد کشد سواد مسخه او بر بیاض دیده حور + علی الخصوص منفعت دست
کریاسار مشکل مرسل و دود سیه طرف سیه صفا بخش چهره کشا شعله اسفندیار + گلها فشان باد بهاری نثار آشنا بلاد
سکلمه کینونه حضرت ملک گردانش دلیل گشتگی بخت اعادی و حرمتی که بتوان از صفحات سخنه بجیب بخیه گار کله زیبا

بزیادہ چہ نویسد بجریان مہمام سرنجح مرام بادیہ نویسان والا تکلیں شہباز خان سنج آنف اماں و امانی و تمانیت
سرور شادمانی آن محی طراسم مہربانی و قدردانی بکنایات تفضلات رحمانی لامع و نوازانی یاد اشتیاق بدینہا
تعلق بشنید نہاد ارد قلم اگر لسان بثنا نہ صدر بان گردد و بمو بمو سر گردان آواے سر موبشتہ قوانا بود گذارش
رو بروبش بہ از استقدام خامہ دوربان بگفتگو بیش شمر و شرح سوز دل من کار قلم سیاہ + پاچو بن بگجا بر شمرد آتش بجان
نقشہ نامہ بپایان نزدہ تہانان چہیٹ دعا نتظار رسیدن خاطر را منتہج و مسرور گرداند حق انست کہ بر تہان در طراحی و
رنگ آمیزی عدیم النظیر ست کارنامہ مقصد و تقدیر خانہ و وسعتی آباد بہزار اردو پیہ و چند قطعہ برای طرح چپیٹ گل
و ربار حوالہ نمودہ شد بدار و غہ فرمایش کہ در مچھلی پٹن ست تا کلیدی نگارش رود کہ زود طیار بگنا ند و بپایزدہ تہا
چہیٹ ملتان کہ برادر گرامی ع اجہان حفظ اللہ خان فرستادہ از انجملہ ہفت تہان حصہ آنہم بران ابلاغ داشتہ ع
کر قبول افتد زہی عز و شرف + بخان عالیشان سعادت نشان احمد خان حشمت فتنہ بیدار
باحتساب آن مقدمہ منع مسکرات موکد بفتح متہیات قاطع ہنیان ع وستم سرمست خواہد مدام بادہ سرست
ثقیہ محتوی بر ارنگا مقدمی مرحلی و دستدار باد و فواحش و ترویج ممنوعات و ستد عا نگارش احترازا بمعنی ان اللہ
بدین بد ذات رسما بمطالع در آمد آفرین ہزار آفرین در آئین دینداری و حفظ مراسم سوسیاری کہ دکیل فیضان
آلہی خانشی از خرد و آگاہی چنین میباید حظی بآن نغنودہ خواب غفلت یعنی متصدی بدکردار استعمار نشد نگارش با
اگر مختلب شد بہتر والا بغرل معاتب عیشود بامار و امانت مرتبت ہمت خان ناظم آلآباد دمت
و آنہی مقارن حالا تخجستہ آیات آن ہمایون معارج معالیتاہج مناہج امارت خان عالیشان بلا و مخلصان
یاد لبعایدہ ادعیہ مستفاد از صدق و داد و عقائد مستخرج از حسن اتحاد مشہود میدارد در قضیہ کہ بہ کدورات عنبر نہاد
اخلاق و فواتح عطر آمیز بساتین اشفاق از ہبت مضامین مشک بیز وزیدہ مشام جانرا مطیبت و معطر گردانید
ہفت تولچہ عطر گلاب پنج تولچہ عنبر و ہفت شمامچہ نافہ تتر در تیاری سرمہر رسید خانہ و ہستی آباد و فرد لفافہ مطلوب
معروضہ در حضور ق بسی ست بمجرد تزئین بہ نخط تقدس نمط در مشیت امور ملتمس مسامحی موفور لہ نظہور پیوند
خواجہ محمد مراد وکیل در تقدید و یاد دہی کوتاہی ندارد زیادہ عمر و بعالیشان فضائل حظ دار و عہد عدالت
عالیہ متضمن قوانین عدالت و انصاف ماحی آئین جور و اعتساف داد رس بمظلومان مرسم حرا ست

اشارات بدیعه و ابشارات منیعه چون کواکب تابان دل شبها از مضامین فصاحت آگینش پیوسته خاطر را
بشاهراه صدق و یقین هدایت فرمود و فرمود من شکر چون کنم که همه نعمت تو ام و نعمت چگونه شکر کنند از زبان عجز
امید که همواره توجه باطن فیض موطن حق تلمیذ بی تمیز بجاجیز مصروف و ما شاء الله مبلغ دوی مبلغ سه صد و پنه تومان
با چهار سیم نیاز رسالت اشته بعز قبول موصول باد بنجان عزیز القدر سعادت نشان حفظ الله خان
بلیت بر دیباد صبا دشوم آگهی آورد + که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد + مکتوب مرغوب حضرت شوق اسلوب که
کیفیت محبت خاص از هر حرفش هویدا و هر دال شاهد معنی از سر لفظش پیدا بود بیشتر حکایت صفای محبت و اخلاص
واقعه یار و مرحبت همکان خدمت و وطن مألوف الوف شادی و صفت کامرانی فرمود ریاض آمد
بگلهای عنبر بوی کامیابی شگفت و سرش غلبه از غایت خرمی چرخ زنان مبارکباد گفت بیت و مید صبح شوق
که یار باز آمد + هزار شکر که آن عیگسار باز آمد + زیاده عمر باد و دولت و بقا مصور و سعادت و بشر ایشان همواره
وارفته عدالت احکام عدالت عالم آرا در اطراف اکناف بسیط غبرا نافذ باد و مضامین مکتوب مشعر
استمالت رعیت و سپاه ایشان سپاس حکمت کلیها بازداشتن از داد و فریاد خاطر را شاد و دل را زیاد ساخت
چنانکم الخیر کله بید ایزد و بس + بفرمان نعمت موصوف است همت ایشان بر واقعه طلبی و تباهی مصروف باد
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت + بهر حال لوازم سعی خلاصها که از ایشان اقتضا نماید بوسیله ایشان
واضح تر شنیده میشد که راحت جانی چون بدیدم هزار چندان + محسن الزمان عالیجاه محسن خان
محاسن تدابیر آن عیسی نفس کامل حدس فلاطون منش اسطوستر فهم آن کردم مبارک و میمن قدم آمد
هر فاقوان بصحبت کامل امیدوار واقع آلام و منزل اسقام با دسر فرو نزل نهایت غلبه کرده و دوران سیر
وضع مفاصل منجر بحرارت گشته آنکه از استلذاذ افاده بهره کنار و مزاج از رقاهت و ضعف ناخوشها
گرانبار ساعتی بغنل و ستد اشتراف آرند شاید که بتوجه ان محسن الزمان سر رشته صحت و عافیت بدست آرد
عوارض بهوشته مرقوم شود زیاده عمر باد حسب الحکم والا بنجان عالیشان مرحمت خان حاجی
خجسته بنیاد خان دامی شانه منبع الکمال اعتضاد محبان کهواره فیض اند و نقضیلات بحضرت خدیو گیهان
باشند با نهای مهیان معروض ناصیه سایان بعتبه سپهر نشان گردد که خانجمه ساکن کنیه پوشیر یک قطعه

عه اطراف بالفتح الوفا ۱۲

چون دوستدار بتعاقب نادیب کغذه نگونسار ماموریت عرض مطالب بایشان حکم شده بتصادیع
انست که مقدمات معروضه در پیشگاه اطاعت مفروضه بلا وقفه وضوح یا جوابها هر دفعه رسیده باشد زیاده چه بتاخیر
به مجمع فضائل و کمال مشحد صباح استاد ساحت روزگار خجسته آثار آن سالک مسالک دین مجتمع
ناسک مناسک صراط مستقیم منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه بحر زخار افادات بر گوهر افاضت مقتدای
کاروان منازل تحقیق پیشوای رهروان مراحل تدقیق مطرح بارقه آگاهی مهبط انوار فیض نامتناهی مادر خیلیکه
بخیر و خوبی تشریف بدار الخلافت برده اند احوال صحت اشتمال بقلم نیاورده آرزمند دوازده دوازاحوال و رامیدد
همه حال ارادتمندان دیرین بمرکز باطن شوارق آگین باشد هندوی پانصد روپیه برای مسطورات زکیات و مقدسات
عفت سمات سندی دو صد روپیه و نه نهایان پارچه نظر آن مخدوم مهربان رسیده یافته تقسیم نموده بحمد الله صحت یافته
درخور استحقاق و تبان در حیات بران حق شناس ست از طرفی نا شایسته بلند نشود و حق کسی تلف نگردد زیاده ابرام
نرفت بنجشی الملک روح الله خان مهربان صاحب مشفق مخلصان سلامت رقیمه راحت ضمیمه مشعر شکوه
عدم رسیدنها بترخیص آن بلاد الا حبا غرور و نمود مضمون بوضوح انجامید موجب انتظار عظیم شد
بر آن همه دان قواعد محبت و ولا ظاهر ست که مفارقت اضطراری ناچار ست اختیار بعهده ما نیست خود لازم کردن تعیین
بر حسب عیش اگر بدست خوش فرید ملامت شدن عقل و دین و خرد انصاف گزین نجوشد نکند ملامت
در رود عشق گر نرفتم احتیاج عذر نیست * دوست میداند که استقبال هجران مشکلست لازم که مدت
غاطر ملکوت ناظر غبار آلود کدورت نشود انشاء الله تعالی عنقریب بشتاب بجو مهاجرت بر زود بجوانب مقصود
مواصلت مبدل میگردد و زیاده عمرها باد به حذاقت نشان حکیم محسن خان حذه سهای
و تند سیرت بالسنه آن مسیح ثانی مستخرج قوانین نبض و نبض افلاطون زمان بنظر اطباء عهد و آوان وارث
منهب جالینوس مشهور آوار ارواح مربی نفوس سمیت حکیمی که جان میفزاید و بمشک روان تازه میگردد و از مقدم
بالقای الهام عیسی دمیاش سروش لاریبی مقرون باد و ازان باز که بحکم مرشد کامل مدت درین ضلع بهوا ابرقا
اقامت دارد انچنان که کمکن قریب انجوارست و بود و رطوبت بسیار مزاج مخلص از حد اعتدال بانحراف افتاد
گرانبید و بسبب پرسش نزله و تشنج عروق و مشارکین بهاعی بجواب راحت نه نفقه و دوران سر ضعف دل

بخان سعادت نشان حقیقت خان ناظم دار الشعر بریان پور فرود

سر نامه مکتوب تو سرشار کیفیت ست سطریکه در بن نامه بود چنین چنان بست صحیفه مسرت پیشه پیش نظر
و مستغیره لا یعنی رسیده خاطر را متالم و متوحش ساخت نفائس ملاحظات کن بر آنچه اصباح اخلاص
سرکار انانت ست بسبب کم فرصتی تفرقی و تقسیم و تر سیل آن بعمل نیامده ظاهر کرامت عنوان خود
داده و تصدیق انمیقدمه کرده سماعی و عیاشی بست از علو فطرت و فراخ حوصلگی بعید بست بلبت
سخن نباشد و امید دانم انشاء الله تعالی حضرت بهمه عنایت نوادر تمنا بن و جات مقصد و مشود و حصه
میرسد پاداش ست ایالت مرتبت عاقل خان ناظم دار الخلافت فرخ عقده مکتوب بار ارشاد
بهر نعمت این گره بهیچ و بر بال کبوتر نمیتوانم بنگارش رقائم نیاز زبان خامه محبت طراز فرسوده و نامه بر ارزاد
صحرا نورد بیهاپا بلبیار آموده و چون ای تشنی خاطر نیفزوده و پیام چهره تسلی نمود صبا نعه بیاد آورد
بسموده و لبها بتر کتاز استغنا خراب فرو گرفته پیام شکایت را رو و تاثیر بست میکنم خالی دل در
بارگاه اعتبار عایت حقوق صحبت دیرینه و مقتضای صفائی سینه بی کمینه چنین میباید مشنوی سمع پرور
از تصنیفات آن بحر متموج مشهوری که در کتابخانه محب بود برنمی آید نقلش باید فرستاد و یک نسخه دیگر
از زیارت مطالع سحر آفرین بصدد نزهت و خرمی ترتیب و تزئین یافته باشد نقلش نیز ناگاه بطالعین
یادگار پایدار وقت خوش گذرد بعمده امرا عظیم الشان نجشی الملک روح الله خان فرود
نامه بود پسند کلماتی که احوال بخیر بر خاطر مسبوق جدائی چه بود خیر کجاست شد امید مفارقت از تحریر و تقریر
است و مدارات مهاجرت مژده زندگانی را جواب فرمالیکن چه توان کرد که عالم بندگی مستلزم مرارتهاست
و مستوجب بی اختیاری بلیت رشته در گردنم افگنده دوست میبرد هر جا که خاطر خواه اوست
کرد آن امید گاه احیا تخریب و تاویب کفره لازم التعذیب دستور انصوب یافته بود بمخلص رو
راه منتظر و دیهنا و مترصد رفاقت آن کن کین خلافت علیا بود از تیرنگی زمانه تاخیر
راه دیگر اتفاق افتاد و دستدار بتنبیه آوارگان ضلع اسدنگر مامور شده و از آنجا بدیر بدل اندفرمود
رسید کشتی امید صدر بهم بسکبار که باز با و مخالف وزید و دوراند اخت بهر حال در جمیع امور متقدم قدار مطلق

مستعفی باید بود و انچه از پرده غیب بمنصهٔ ظهور در آید ادای شکر باید نمود زیاده بچه شوق چه پرگار دهیم حقائق

و معارف آگاه شاه عبد الصمد پیرزاده فرّ اگرچه دوست بچه پری نمیخرد ما را بهائی

ندفروشیم موی از سر دوست + بی وفائیهای یکجا همه بجا و لفت مزاج سراپا ابتهاج در عالم خلوص

اخلاصها پسندیده و خوشنما اما معتقد بر یا تقصیرے که گرفتار محن و عناء و بانواع عقوبت مبتلا اصلا نکشوف

نمیشود فرد تو هیچ باو سبک میروی نمیدانی + بر بن خراب چه از ترک تار میگذری و + هر چند تفکر میرود و خود را در حفظ مراتب

مهر محبت شرمنده نمی یابد اگر خدانخواسته امر مناقی مرضی و حرکتی خلاف رضا بمقتضای بشریت سرزده باشد

اطلاع بران بهترین اخلاق و خوشتر این اشفاق مینماید بر باعی ناکرده گناه در جهان کیست بگو + آنکس که نشد

نگردچون زیست بگو + من بد کنم و تو بد مکافات دهی + پس فرق میان من و تو چیست بگو + امید که چنین

مرسله قبول شود و دوست رو پران نگردد و زیاده عمر باد و صفائی سینه متسرادبه نجیبی الملک بهروز خان

فرد وه که رفتی ز شهر بیهاد + بر دل من هزار صحرا درد + با وصف قرب منزل که بلقای خورشید ضیا گاه گاهے

راحت افزا دلها میشد ملاقات و خاطر از یمن نگاه صبر و قرار نمیبود و درین چند روز که بعد مسافت میان آن

بی شائبه تملق و خوشامد آمد آمد عساکر اضطراب چه آید و بها که از قلم و باطن خراب نساخته مصرع سفر

تو کردی و من در وطن غریب شدم + حق عز و جل جانب مفارقت از میان بردارد و رفاقت جهان بے جان بجان زود

تر از زود و سر از منظر وصال بر آرد فرد انقدر منتظرم در ره شوق که اگر زود بیائی دیر ست زیاده چه نوشته آید

به معارف آگاه شاه سعد الصمد درویش قواعد مناقب و نجابت و معانی مناصب و لیاقت

تبائید الهی و تاکید فیض نامتناهی موکد باد عاطفت نامه که مرقوم آن یار شفیق باطن صمیمی بود رسید

ز آهنگ دل زود زود رنگ طلا + و ریا ده است مضامین خاطر خان اتحاد نشان فیض الصمد خان که از ارادت مندان

آستان بوده علمی شده چه به ازین کاری و خوشخو امیش اعجاب از دوست معتقد بر یابد آنشاء الله تعالی حتی الامکان

تقصیر نخواهد شد در صدد که در اوقات اجابت ساعات بدعا خیر فرایاد خاطر عاطر باشد بصیغهٔ خوالبیت

بلند مکان مختار خان فرد دلبرم عزم سفر کرد خدایارا ن + چه کنم با دل مجروح که مرهم با اوست + و نهفته نخواهد

آنچه هم الله تعالی بر او مهربانی و حمایت سوز پنهانی همچنان بنجاطر باشد و گزارش آن که باعث افروز

LYTTON LIBRARY

فیروزجنگ گردیدن بعد از انکه من بهانم بچه کار خواهد آمد بعد الملک غازی الدین خان

محمد نصیر در تعزیت سیف الدین خان بهادر

شاه عبد الصمد پسر زاده در مسیار کیاد تولد پسندیده

امروز بخیت نیک بشارت رسان ستاره اقبال از پرده امید صد جلوه بیرون آید و بازیچه مفضل متعال از قوه بهجال آن مصرف مطرز
گاه گاه امکان صورت پرداز کارنامه کون مکانست آن صد شیرین بیجاده صفت و صنعاء رنج گرین بیجاده
و اضلاع اسطرلاب اقبالش فانوس دولت و دین بهنگام فرخنده فرجام نوید قبول گوید بهار ظفر بیکتر ستاره پیرا
آرزو سپهر تمنا سامعه پرگشته سه ور حیا وده آورد و جمیع همه اغراض از این قبوله فرخت آمانقد مراد بکف آمده
آخر منیره لیل و نهار آن بعین نتیجه بعیات ابدی و گزین ذریعه تعاسره ابی الیعد طبیعی سماء و سمار بهان
ایشان از بیتار کمبار کش پاینده دار جواب حسب الحکم بجناب خلد مکان مشعر بر وفور قران
در مقدمه تفویض خدمت تالیقی شاهزاده جهان فرجهانیان خانزاده عقیدت نهاد
ادای آداب تسلیمات مکوکبات مشتاقانه بموقف عرض اولیاء دولت سده عرش اشتباه و نامه سیاهیان عبقه خواقین سپهر گلام
فرمان قضا جریان مفترض الاطاعت واجب الاذعان مشتمل تفویض شغل خطیر تالیقی شاهزاده ظفر آماده که بانتزاع فائده
ایتاع عنف و استیلا بر افراخته و اردو و کرامت فرموده سرعزت افتخار زده بصدآباد اوج کیوان قبه فرخ قران
شکر و سپاس این موهب بیقیاس انسان ضعیف البنیان چسان ست اساس چه یارا که برگذارد عزت ارزست و زبانها کند
گر عهده شکرش آید بجز دوده و آن تهیه بازوی سعادت و سرفراز از مقامات اسعد گردد بهزار زکی چیده فروزد
گرده بنظر بتاکید شادت تهیه بصحن نور سپهر براه جهان پیما بسبقت گزیند انشاء الله تعالی بمقتضی بادی اتفاق
خدمت عالی میمار دلپذیر انجام مهام واجب الاتمام بمطابق مضمون منشور ولایت نشور برداخته معین نکو بندگی
میگردد نیز فلاح دو جهان بآن مشرق فرامنروائی و کشور کشائی طلاع یافته نصیر الله خان خلف اکبر خانخانان
ورود صالیمهان خون جگر نمونه شیم تلخی از دل نبرد و تعریب جرم زهرمار باتفاقات حسنه رفیقانه مقتضی
دیده نهانوی فتح حصول دولت بلاقات کام تودیه بنزل اشتاقات فرسود سلکمار نباز بالش استجابل و استغنا خنیدن از نهاد
همان مهاجرت جانکاه بر مفارقت خاطر خواه ترجیح و اشکده در بیچ حال مشاهده جمال با کمال در عالم خیال میسر و دیده
دیدار فانوس الانوار زنگ کلفت از فرات خاطر می زدود بهر حال بقبول هر دو کبر انچه بکمال آن مواسات میکند
از ان بست نباید کشید گاه گاهی دیدار فرحت آثار خبر سند داشته باشند و فرستاده صادق گفتار روانه
حق شناسی گوهر کم نمیگردد تراز دانه مجموعه منتخبات مرزا محمد ناصر ابن مرزا محمد ناصر ابن کیتازه از ولایت

گذشته فی الواقع مصرع آشنائی میتوان کردن جدائی مشکل ست ۱۲ نمانش باید دید مصرع عاد ۱۲ نیست
ست تکرار کلام نیست ۱۲ غلب که جذبهٔ باطنی صورت ۱۲ سوی بالا زی پدید آید لبطالب محی الدین مخیره
پسران حفیظ الله خان مرحوم و تعزیت پذیرفتن ایشان و اقامت ارشاد و اجتناب از اوراد صوفیه و غیره
فقیر را بشدت در ین ایام حالات از رقوع واقعهٔ برادر عزیز انسان جان و مرتقالب نامهٔ دل پر درد او بهم
هم ۱۲ استین از ین سر منزل فوات ۱۲ وفا انشاندهٔ حیرتم که شمار ایقصایع و مرتعش الغاظ ما یخاطر افگار و دیدهٔ
خونبار را بعفا و تسلیم ترغیب کنم بیت عجیب بیست عجائم ازین دیارم ازین دیار ۱۲ چون گریم + ولا چون شوکت بار حال
خود بگریه نخوان گریم + دنیا مزرعیست که غیر از ثمر محتاط ست و نقش باطنی مترع و عشرتش
باعث حسرت قرین سرور ش بالشر و همنشین و جبالی ست که بنیاد ش بیک نفس بی بادو سرابی ست که بنایش
بادو سیکه همراه دارد لازم که از جزع و فزع بجا حاصل که غیر عذاب بیست سودمند ۱۲ محرز شده بجوهش تن مستقیم ۱۲ بدیه
و در جا صبر مشکر تخلف نیابد نمود در رباعی ای فته بچگان قضا همچون گو ۱۲ چپ میخورد از سورت برز همچو گو
گان کس کس تراگان اندر تگ پود ۱۲ و اندر و اندر او و اندر او بعجدة الملک فیروز جنگ فرد آنچنان غم که
دهشت خاطر سن ۱۲ چنین جگر سا ۱۲ بیست + خطاطی نیست نقطه تقصیر ۱۲ شرح واقعه جانگداز ۱۲ بیکار
مغفور بمبر و رود نمود دشمنان که در بحر ۱۲ پایه کنار ضطرار بتلاطم امواج ۱۲ سوگواران کار ۱۲ سلاک فرات
بساحل تکمیلی ۱۲ شعوانی فرمود ۱۲ بیت رفت و نقش غم او ۱۲ جاگذاشت + ۱۲ بار ۱۲ سفر ۱۲ بیت ۱۲ شد
بمانند حیف صد حیف که این ۱۲ منزل فوات ۱۲ فتاگاه شتنی ۱۲ گذاشتنی ۱۲ بهر حال ۱۲ نزول ۱۲ عطلت نامستدارانه
جانکاهی نمود بمطالعه ۱۲ نصایح و درجات صبر و تسلیم رسیج دل را که بهر تسلی ۱۲ سود نمی دهد ۱۲ شکر که
که آخر روح خاطر سن + باب لطف ۱۲ شیستی اگر بیاری ۱۲ بود ۱۲ بندهٔ ما که ۱۲ سپار ۱۲ شکر تحریر
یافت ۱۲ بندهٔ الا تامل ۱۲ م الا قران ۱۲ عمدة العشائر و الاعیان همواره ۱۲ بجلال ۱۲ عواطف باد ۱۲ تا
و فور مراحم حضرت متعال آلهی مستظهر باد ۱۲ عرضه مرسل متضمن گذارش هراسم فرمت و فرمان ۱۲ پذیرائی
و لوازم اطاعت و الگذاشته می التماس نزول توجه در ایام ۱۲ سوم ۱۲ انقلال ۱۲ نا و مرسل ۱۲ بود رسیده
بمطالعه در آمد و مستفسر افتاد و اگر چنانچه ۱۲ شته ۱۲ مرقوم ۱۲ بود ۱۲ انتظار ۱۲ بات قدم

بوده و دقیقه از دقایق فیکو بندگی نامرعی مگذشته و اعاده خاسر او دران ایوم و بجا نداده و بهت
آن فرقه ضاله از تعرض حال رعایا کوتاه ساخت بموجبی که عمدة الملک بافرهنگ خان
تسلیم محل می نماید و بخصوص لوامع النور نوشته میشود خاطر جمع دار و دوام استوصال شناسد بتحان و الا
منزلت محمد امین خان بهادر صاحب خلیفهٔ الهی و مکارم جبلیهٔ بادشاهی مقاران روزگار
فرخنده آثار آن نیب محفل امارت فخر انجمن ایالت سمو المنزلت منبع الشان جلیل المنقبت کفیع المکان بافر
از روی عرضداشت عالی تبول دو دکلای سرکار عالی استعانی معروض عاکفان آستان فیض نشان گردید
که ابرهیم و عظمت نام باجمعی آزادباش تیرا ایام در قصبه بهلام گرفاقامت دشته طریق سلوک نمی سپارند
و از ضلالت فطری در بیحرفی معاملات سرکار دولت مدار میکوشند امر متبع و قبع صادر شد که آن ایالت
مرتبت بدو و فساد کیشان مذکور اکه از حرکات و سکنات آنان علامات تخالف و عصیان پیدا است از قصبه مذکور
اخراج نماید و ننگذارد که رشته دراز یافته بال و پر شورش باز کشایند یقین که مطابق امر متبع و قبع بعمل خواهد آمد
بحجوبهٔ مستمندان بسر الهی همدانی فرود این صفحه تزیین یابند و مزایا ظاهر اگر بالتوشانی
نیست و ذکر شمائل حمیده و خصائل گزیده آن مخزن جواهر معانی معدن لالی سخندانی آنقدر
مشتاق دیدند شناسا ساخته که دیده انتظار در آرزوی آن گوهر یکدانهٔ بهادر بصارت از نظر انداخته بحجت
غائبانه این عقده بدون مکالمه جان بر دو هیچ گره گوهر نمیکشاید بالزم کرد و تر از زره و سواصلت است
آسمود مسرو گردانند بیت برخیز و جیاوخمی کن + و در دیده نشین و مردمی کن بهیه بخشی الملک
بهره مند خاص ع بهر شکر دوست هر مویم زبان دارم زبان + چهد سوخته و مشتاق شکوه که در
بجا آوردن مراسم تهنیت بنظر میرسد معذرت و شنائی آن فوق طاقت امکان یافته بمقوله ماشکر ناک می
شکر که قال گویا بشکر گزاری دو فرض زمان که چه سود سی شکر م زار زبان + کجا زعهدهٔ شکر تو بیشوم آزاد و بعد
و سپاسگزاری امیدوار است بر خوردار و دولتخواهان دیگر ان تتق عصمت و جلال بارگاه سپهر مثال لطفی هفت مرحله
پنجم شوال فرخنده فال ظاهر بست تیدیاوع که سپهر رو فه بهجت مدام خرم باد + نزول سعود منصبیان
خبر آورد و ندکه منتاج دودمان خلافت و ثمرات ریاض سلطنت نخبهٔ ماه مذکور از بلده دارالسرور پانپور

۵۴

متوجه حضور لامع النور شده اند همین که بخیر و خوبی نزدیک میرسند در رکاب ایشان سعادت اندوز قربت
بوده نوروز لغیه بقصبه میگرود میرسد که همینی بعرض قدسی برسد سبحان والاشان حفظ الله خان
فرو مکن غصه شکایت که در طریق طلب + بیراهتی نرسید کلکه خوشی نکشیده مکتوب مرسل رسیده خاطر را
متوحش گردانید از عقاب سفر که نمونه عذاب سقر ست بقلم آمده اینها از مزاج مستقیم آن نشانه رنداشت فهیم
بعید نماید مصلح الدین شیخ سعدی فرماید نظم ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی بکف آری و بغفلت
نخوری + اندیشهٔ معاد بر کنار فکر معاش که در گرو کوشش و تلاش ست و جمعیت ساخته مطابق حکم سابق
در پیرامن آن حدود دار زحار وجود خانه ندید و شان مرد و عظمت نه ورزند و بتیاب نباشد کوه بیچ مکان
توقف نداده بگیفر کردار رساند که همینی موجب پیش آمد نه قیاست ست قرو جون لعل بر کنون جگر خون
کرد + زینکلاه گوشهٔ اقبال شود سبحان عالیشان جان نثار خان فرو رسیده مضطر بم ساخت و
آنقدر نشست که آشنای دلم آمد کم تسلی را + و بر آمدن زود و فتن بخت جگر را کباب ساخت و آشنایان
سفینه جمعیت بگرداب اضطراب انداخت یعنی صحت جان بخش که ساعتی ثمره زندگانی بخشیده بود بقیه
بتقریب تادیب شقیا بفراقت انجامید و این آفت ناگهان دل رو مندرا بناخن حسرت خراشید فرد
من لیم دم فرو بستم بچیزی و کسی + غم ترا که نشان از دیدار که میکرد + چون سنتا سنجینی فوج قاعلم دار خان
وصف شکنجان را قتل کرده قافیه ستیزه تنگ ساخته امروز خانه زاد قدیمت نما دیگ با مور شده اگر کشش
دلها چنین اتفاق افتاد آنچنبت که طرفین را بهمان راه مسافتی باید پیمود و در چند تواتر دیدنها از آلایشها
کدورتها تمامی گردد بامارت و ایالت مرتبت بخشی الملک ح الله خان و ساده امارت
و اقبال بوجود مسعود آن صدر آرای انجمن عظمت و جلال جلیل المنقبت عظیم الشان کریم الخلق عمیم الاحسان
بادو دین زمان کمپنیت تدابیر صائبه و ملاشهای تابان آن عمده امیران فسیح المکان از رگاشتها اخبار نویسان
پیرایه وضوح و الایافته سرمایه تحسین و آفرین گردید و غلام بارگاه فلک پایگاه برسانیدن خزانه جونا
استعجال مامور شده و شتر دار لشکر ان بدرنگا [illegible] و فساد اندیشه
انشاء الله تعالی بفضل آلهی اقبال [illegible] جاده پیمای منازل مقصد

سبحان والاشان

صفت شکر خان فرو نرسد

فضائل نشان خان

فضائل نشان خان

اقمشه و دیگر اشیاء و یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه دوراس سپر مروارید رسیده و اوکام بخشی داد و شکر تفقدات
گوناگون او را فرمان خیط تحریر و تقریر است فرو لطف نموده که تدارم زبان عرض + این عذر را هم از لطف
تو میکنم + از جمله عطایا شمشیر مرصع زین خصم افگن با ساز و نشان عدیم النظیر است فرو بهار نگارش
مزان عمر عدو دست + بقبضه اش نگ فتح نشان پیدا ست + و چند تهان جیغه الستان نیز فخر آرای
و رنگ آمیزی روکش کار نامه مانی هزار دست علی الخصوص فیل که و پیکر فلک توان خیل سر مایه رعنا ب
الاعضاء خاطر پسند است مثنوی بوصف او تهم از طبع والا + معانی بر سر نهم عمل بالا + عجب گوه دارد سر بلند
که گوش او سپهر مینی کمند است + رزوناش بهنگام غلغله + و صبح از یک شب آمد آفکارا + نه خرطومش
براوج سر رسیده + رزوقیل موجی سر کشیده + سپهان هم بسیار خوش جنس و خوش رنگ با در خار بق آهنگ
بیت با بالش ارغوانی تراز نور + دم از نیلبندگی چون کاکل حور + بالجمله آداب عطیات سفاخر
سمات بجا آورده تا خر شید زرین لباس بر اورنگ سپهر قوی اساس جلوه جهان افروزی دارد مدارج
مکنت بهروزی روزی باد جواب مظفر جنگ کوکلتاش خان نواب مستطاب عالمیان مآب
والا اطناب قدردان فیضرسان سلامت شرفنامه قدر افزا استضمن کمه ورت خاطر شفقت آثار صحت فجر
اسعفا مخلص بهریاور و دمنوده مقدمه مواضع محالات چکله کلیملک که از تغیر حاجیه بجاگیر سامی تعلق گرفته
از فحوایش بهرایه مضوع یافته مواد انبساط بر افروخت و مثنوی زهر سو اگر مدد زبان آورم + و زاز هر زبان صد
بیان آورم + نیایدبرون تا دوام حیات + دل از عهده شکر این التفات + و در هر وقت که چشم مروت و داری
از آشنایان زمانه نجاسته اینهمه گر مجوشی بمقتضای بزرگی علو همت و وفور غمخواری آن برگزیده حضرت
بالذات لیکن چون از مزاج مبارک حضرت ظرف این عاصی خوش و پرخاست تا این قسم سلوک لطف مکرم حق
نیاز مندم سم ست بل ای ست هزار گونه تو هم حق تعالی آن مربی مهربان با مرحمت و پاداش افزون بر این توفیق قدردانی
و دلجوئی روزی گناد و در ساده و اذن انزدیاد ارزانی داشت مکرر التماس نموده بجائی صادر نشده نا چار التماس
و مخیر تلک بر دوم سپاه تقسیم کرده بر چوبی معسکر صفدر شد و در زیر خیمه مختصر اسپیر و تا از پرده غیب چه زنگ تعلیم دولت
و اقبال مالا مال و جواب عمدة الملک اسد خان بهادر جواب کریم الخطاب مبادی آداب

مهربان قدردان ستاتوقع[1] گیهان مطاع ازپیشگاه فضل و اصطناع[2] متضمن ارشاد و تخریب انتشاب[3] آباد می و خرمی
خسران مآب[4] باب آباب افواج فیروزی انتساب جد و جهد بکشایش حصن بنت گذده و تنگ ساختن طریق
عافیت بر متحصنان[5] مرود و نمود فرق عبقویت مدزوده کیهان سود و بحیر و زغل[6] ثبقه[7] شور[8] چند جهان بخ
تکیه بر اقبال خدیو ثمن گداز عدو سوز نموده ما وجود قلت تعداد و کثرت منا کید[9] نهاد از نکای قامت
توج کرده بطی سرحله کنار آب کشنا محاذی قلعه کور فرود آمد چون ریاد نهایت طغیان و شیما سفقوه[10]
مرود و آنسو مدی ریا بالات تو سخانه و تفنگچیان کرناتکی مورچالها استحکام داده راه عبور و نصرت آموز[11] مسدود
ساخته یو دنده و روز توقف کرده تفحص پایاب تدبیر گذشتن از آب نمود و درین ضمن تکمولو الیه کرناتکی ساده اجل
داد ندکه معبر سوضع همیر پور صلاحیت عبور دارد بحیر و صعاب[12] آنجیر کوچیده پیش از طلوع آفتاب بانبوه[13] پیاده
منزل نمود و درین اثنای فریقی از حوق[14] هراول[15] آب بیباکی فرقه لازم التفرقه مناوره ده از غایت شجاعت و کار
طلبی بی قصت رضا سپان آب دزد چون با وازان بحیر پر آشوب گذشته بساحل عافیت پیوسته متعاقب
آنها مردم توسخانه و قوج[16] آهش نیز جمعی بپایاب بر خی ایشانرا عبور کرده و کفره ضلال کیش از نیرنگ اقبال شمس مآل
غافل و در ندگی فرقه سراسیمه هراسان گریخته پای قلعه مذکور رسیده بندیلان نصرت لوا و مردان رزم آزما
بنگاهی[17] پردانته آباد دیها پیرامون حصار او آتش کشیده آذر روز بساحل ریاست اقامت افگنده
فردا انشاء الله تعالی با تمامی فوج از آب بگذرد و تدبیر محاصره و تسخیر نهاد بندی نموده حقیقت عرضه
امید که همچو عرض قدسی پیرسد زباده طناب[18] نزهت کوکب دولت و اقبال تابنده باد به نواب
عمدة الملک مدار المهام سعد خان[19] لمعات سپهر الطاف و قدردانی و اشعات[20] مهر عنایت
فیضرسانی نواب والا خطاب ثریا جناب همواره فاصله فیروزمراد ارباب اعتقاد باد بجاه[21] النبی و آله الامجاد
واخلاص پیرا داستحاف شرائف تحیت و ثنای بی منتهای معروض رای فیض پیرای میگردد از لیسه تقضا
تبلیغ حاوی ارشاد کشایش فتائح بجز کرا زمعظمات قلاع حصینه و حصون متینه بهشت
همدنا محصور درین مهم لازم التقدیم بر فاقت بخشی الملک که با شراع آن حصن و تنگ[22] سهل الفتح
وفتح و دستوری یافته ورود و سعادت سنوح بحیر ورود آن موقعه سربلندی[23] پذیرفته

[1] ستا توقع زیبا کلمه ایست
[2] اصطناع بمعنی فضل و احسان و نیکوکاری
[3] انتشاب بمعنی خرابی و ویرانی
[4] خسران مآب بمعنی زیان کار
[5] متحصنان بمعنی محصوران
[6] زغل بمعنی دزدی و تزویر
[7] ثبقه بمعنی سوراخ کردن دیوار
[8] شور بمعنی شوریدن و آشوب کردن
[9] منا کید بمعنی مکرها و حیله ها
[10] شیما سفقوه بمعنی خصلت و عادت
[11] نصرت آموز بمعنی یاری دهنده
[12] صعاب بمعنی دشوار
[13] بانبوه بمعنی با جمعیت
[14] حوق بمعنی شتاب
[15] هراول بمعنی پیشرو
[16] قوج آهش بمعنی گوسفند نر
[17] بنگاهی بمعنی ناگهانی
[18] طناب بمعنی رسن
[19] سعد خان بمعنی نیک اختر
[20] اشعات بمعنی پرتوها
[21] باد بجاه النبی و آله الامجاد بمعنی بحرمت پیغمبر و خاندان او
[22] تنگ بمعنی تنگه
[23] سربلندی بمعنی افتخار

کیفیت حسن عمل و ضبط و ربط و مراعات مالگذاران سرحدات متصل سرتابان از نگاشتها اخبار نوشتها بعرض قدسی
رسیده باشد ارشاد شد که چون بحر است و از انظر سجاپرور و فوجداری نواحی آن تا مرسیت جز اثری بر مالگذاران
مدود مقبوضه ظاهر شود به نگارستان فراقا یلعد تیغ بیدریغ سازد و بنخل مساآن گمرکیان ایرنج و بیخ بر آرد
این معنی را قاعده بخت و دولت دانسته در جمیع امور موافق مرضی حضور بعمل خواهد آورد و مورد مخصوص
بحر مواج فضل و احسان شیخ فیروز عثمانی قدر دبخاک پای شما چه
سود تم هوس ست و جز این مراد ندارم بنیاز آگاهی شما شرفنامه قدر افزا که عبارتش مرر لطافت چون
جان شیرین و در نزاهت بسان مرجان نگین بود و الفاظ دلفریش بر نگ کرشمه شکر لبان شوخ رنگین و
معانی جانفرایش مانند طره سبز خطان مشکبوی سرو قدان چون زلف بتان چگل + همه جا جان بهجت
ما وای دل + معنایش در زیر حرف سیاه + درخشنده چون مهر روشن چهره + و عین انتظار جا کرده و اساس
اقبال ابدی و پرتو دولت سرمدی بر فرق مشتاقان انداخته و قاصد سبا رک دست که وسیله ابلاغ
این مفتاح فتح ابواب مقصود بود بجا لاک دستی لطف و کرم و پایمردی فیض اعم تسلیم آن در ذریعه حصول مطالب
نموده بر یا نتان ساخت فرو قاصد سبک دست سطر مشام من + و چین ناصیه دشمت مگر نافه ختن +
امید که همین نهج طریق یاد آوری بما مسلوک باشد چون درین وزر با بعد مسافت منصب گنجیدن نمیگیرد و
و بیکسی کاری ندارم عزیزان جو فراموش نگنند تمنا بارا عراض نیست نفسانیه تکلیف مطالب لایطاق نمیکنم
شنگ میباشند و اصلا اعتقاد بر خدای رازق للعباد ندارند بدانکه هر که وظیفه ما این بهت ریاعی
آن بود که گرد ندشمار ستی تو + بر در نزد زدست حنیاستی تو + فارغ بنشین که کارساز دو جهان + پیش از
من تو ساخته کار ستی تو + ریاعی ای بنده نیک آمده جوشش خوش + گر شاطر ازین دو گلی سکه فروش
خمار مشو با نشوی همیده کوش + گاه ره و باش باش بار ره و دوش + بعدة المتوافین ملینه مکان
بخشی الملک بحره مندخان جواب حسب الحکم والا که کیف دولت اقبال است
و جلال آنشد آرای بساط امارت بهار پیرای گلشن آبالت نوآمین والا المکین بر کن کین سلطنت مشتمر
مستقشار خلیفه جهان آفرین منظور انظار عنایت روی زمین ارجمند بارشاد حسب الحکم قضا امضا متضمن

ارشاد و مرافقت بخشی الملک مع الله خان که پیرایش اضلاع و اقطاع ولایت کوکن مستوری یافته
ارزانی فرمود بر وفق ارشاد و ولایت بنیاد کوچیده با تفاق همگنان و یاوران و منزل مقصود گردیده الحمد لله
که بعد دخول در آن ولایت آبادی بیدستیان بحواله فرمالک خیول مرحوم اقبال مآل اختلال گشت و مردمان
آن نوحی در پای فیلان و دواب لشکریان تلف شد و اجمعی نامی مرحوم و ضلع آن حدود کاخ دلخواش آشیانه
زاغ سخت بود و کوس لمن الملکی انداخته تصور او بار نبود و بی نمود با عدت انبوهی تمام و کثرت جمعی فراوان آماده
اوطام سپاه و عبوه گشته بود و گذار کرانه شهر بانگام شهار بانگام هوای این وادی در رنجیست و کثرت مردم خان
خانه دارش بنگام مرور با دام بنگ پیش روی خود گرفته بغیر و کثرت احشام آماده پیکار گردیده جرات و قدرت
نمود بسیار شجاعت شد یا لقدار و اقتدار زیر پیش گامهای بندوق که هزاران ظفر فین سر بدار ندر گامی میدان
مشبک شد و از خاک تنگ جلادت بر تبوک خنادر پیکر حیات بسیاری از فرقه عصات افتاد لیل از نظر شهامت
شایان و تره و بات خایان قراولان راهی خنگ تاریک که بصد شواری ازان تدریج بتوان گذشت
دیده خبر کرده پیش قدمان معرکه عدو سوزی جوق جوق از ان ندائق بصولت آتش مسطوت آوگذ شتند
و از شاید در پای خنگ عقبات بشکلیه شاخ گرفته بلیغه بران فرقه لازم التفرقه حمله آور گشتند از وقوع این حال
خوف و هراس بر اطراف فرقه خذلان اشناس مستولی شده یکبارگی جمعیت و یاخته از غایت اضطراب ستاره آسا
نفاخته مانند نبات النعش متفرق و پریشان گشته و امید نکاه بعید الوصال خیل ضلال راه گریز پیش گرفتند
منصور بر نوی تائید الهی و معاضدت اقبال پادشاهی ازان بیشه خطرناک خونخوار گذشته عنان عزیمت
نمود و الحال سیر آن این سرزمین از وجود کفره لعین تخریب خرابه آن جمع واجب القمع پیش نهاد خاطر آمد
زیاده بحد و بر العباد حسب الامر راجه ستر سال شهامت و صرامت پناه تهور و جلادت
دستگاه زبده راجهای هندوستان قدوه بهادران عقیده کیوان نشان هوا ره مشمول عواطف حضرت
خداوند آفاق ستان باشند با تمامی سنمیان معروض جمعیه فر سایان بساط سمیت اقتران گردیده ایران
و فاکیش کی بنسبت خود ایشان را وطن الوف عازم عساکر فیروزی نشان گردیده و توقف کنان میگذشتند بتصور
می آید امر منیع وقیع نافذ گشت که چول کاچ یاد شاهی پیشدستی و تقاعد منافی آئین نمکپرستی نمودیان

کار بادشاهی در پیش ست هرچند که خود را بتعلقه تعیناتی نرود و شتاب ساخته بجای خویش عاید و برای بندگی
و افزایش مراتب مناصب بایست محکام جهام وطن بسیار مفید ست باید که حسب الارشاد بجهل آینده بعهده راجه
والا منزلت نشین شکوه قدر و منزلت آن عمده ارجمند و فاکیش زبده فرزندان خیر اندیش شاهی
فرازنده مرتبه تهور و جلادت نهزنده بسالت بسیار مقتدا الامی والطاف بی الکناف بادشاهی مهر نظر و الطاف
حصار خجسته بنیاد عمده راجها بلند مکان صمصام و لجاجت قدوه اقران و نسیان مهاراجه سرمت خانزاد بر نظام حیدرآباد
از پیشگاه فضل و احسان بسیار آمده بود و چون مدت او منقضی شد و مناوبت بدیگری رسید امر مرتبع القدر صادر شد که چون
نابل کامگی و شقاق همه وقت مجاریات سقالات اتفاق می افتد رضی حضرت خدیو آفاق مطمح نظر شهریار
بجمله بجمله
بعزیمت مکان اقتضای برجمیع امور مقدم انگاشته بجهر و دور و حسب الامر خود را بمیعت شاهزاده
شتابیده نماند والا بعتاب بادشاهی که نمونه غضب الهی ست گرفتار خواهد شد باید که بموفق امعالی آیین
منع الشان عنایت خان صوبه دار برهان پور سرافراز عزیز احبه جان باشند بدوازده هزاری منصب
بلند و مناصب خاطر سپند نمایند باشند و درین هنگام غلام والا بارگاه عظمت و جاه برای آرزوی دست نشین
حریم حرمت احترام پرده گزین نقاب عظمت و حشمام بلکه ملکی خصائل مالکه قدسی شمائل که با اکثری مخدرات عالم
سلطنت و مخدرات عفت مکرمت از دولت الخلافت روانه حضور الامع النور گردیده عازم منزل مقصود ست چون
والا سریر برهان پور در وسط راه واقع شده و دو سه ماه عزیمت و دید آن توده عیش محبت الحوا متصور
از غایت بشاشت در پیرهن نمیگنجید بیت چین پیشانی ما شد ره عید آخر کار هنوز چیست نشان عمره بیدار کار
چند روز بارش و پیش ست فوج گل والای نوا نیز بقطار سحاب که روز و شب لا ینقطع می بارد و بهر تبه لیست
که بقدر رسانی بحال شقت و صعوبت بپیوده شود لیکن بنا بر استیلای شوق دیدنها خار رنج و تعب
گلزار او طلبیت زیر پای همت چون برگ شگوفه دریا چین کنسیم فیروزی با انداز قدوم لشکر بها عنبر بیز
تصور نموده بالفضل بمقام طی منزل می نماید باید که بنا بر سهولت حمل و نقل جوس بی درپی فرستاده و از منزل
و مکان خبر گیران باشند و مطلع سازند که توقف در بنجا افتد رخصت می باید که آن قره العین سرور توان و
لیکن بشارت لقای راحت فزای که چون نعمت غیر مترقبه حاصل حیات ست انشاء الله تعالی

زود بسیار باد زیاده عمر باد و مزه ان ستاد بصدر الصدور سیادت خان ساحت مآب
ای آنکه آن جامع فضائل انسانی قدر افزای پایه امارت صدر آرای انجمن صدارت نقاوه اعاظم نجبای اسلام
فضائل همواره مستقر سعادت ازلی و مهبط انظار کبریا است لم یزلی یا دو سامی صحیفه راحت افزای حروف
مشکین دیده و جان منور و دماغ روح ور روان معطر مشید مشتمل بر وفور مراحم بی وقفت کشور بخش
احقر دعا گویان بعرض رساند چون وقت تربیت و پیش آمد مقامات اوان بهمین بیت مختص نزاده محمد خلیل از راه اخلاص عازم
تقبیل سده سنیه شمیل گشته و شتابنجی مت بر سنه تا مراسم حسن سعی سر افرازی منصب و بخویزه مت او بدل گردد
غرور و نخود دل و شیفته ال ستاد او فرو فرو بما ناد آن دوست کو دوستانرا بغذای دل و راحت جان فرستد
حسب الاشارت انوار البشارت بنا لک کینگاش رفت بقین کن بکمر همین بسای همت و حصول مطالبت
بر و مرشد برحق متصل عواطف منشقانه خواهد گشت زیاده عمر باد و مزه آن بنا بها هیه نواب الهام الله خان
مرحوم خوشد امن نواب غفران مآب شرایف اوقات فیض سایت انفاذه مطرات زمان
استوه مکربات دوران بستوه استاد عصمت مطرح سوانح عفت همواره بتحصیل مرضیات یزدان و تکمیل سنات
از دمان مفتر و باد بخایت نامه کز راه مهربانی و فرط شفقت و عاطفت فطری با بانیزده تهمان باجه
او فوده و هنگی آجار و فوا کهر سوال مع در سیده مواد افتخار را فزود شکر باد آوری کرگستری از حیطه طاقت
بشری افزون است مصرع اینهمه از تو آید و چنین ها تو کنی عرضی مطالب همواره منظور نظر عنایت است
تعالی بیستخط خاص شرف اختصاص یافته حواله وکیل امد شود که استاد و زبده و بستگان و شناسان او بدستیاری
از دفاتر مرتبت مکمل سانته بخدمت عالی ایراد نظل رافت بر مفارق فرزندان و توابعان مبذول باد
بجناب خدام ذوی الاحترام میان محمد صالح استاد همواره طبیعت
حق طویت آن مخدوم مکرم شخص مقدس روح مجسم تنبیه اعتدال استنشح دم باد در نیولا استماع خبر عافیت مشایعا
خاطر را پریشان خستابی ضرورت بگذاوایه و اخت و خود را انخته مشق چکیدان ساخت از صلاح اندیشی روداد نشر
پژوهی بعید نماید جنان نمایند که مداومت بتقبیل عتبه عیشه و جهت والا نهمت باشد دار معالجات
اطبا مستعده ناقص فطرت که از نبض دانی و تشخیص مرض بهره ندارد ده معالجه شان بمجرد علل متوهمه مقاده معکوس

اقتدار لایزالی پدید آنچه معلوم همه شود که آب و هوا آنجا بالطبع سازگار صحت بهر حال حکیم علی الاطلاق در آن
برگزیده انفس و آفاق برادر رضاعی امن و امان دوستان کامیاب صحت و عافیت دارا و فرمانفرما
افسر فرمانده آمد به تفصیل جلوه فرمنظوری تقدیم نماید و مشتاق مشتاق تصور فرماست زیاده همه دست العطا
بشارت عشرت شیر اندازخان جلالی المطاع الاعلی خانخانان شامل حال و کامل آمال آنست
مرتبت صدارت نشرت خان عالیشان اعتضاد دوستان بادرنبه الارتفاع گاه عدیم الفلک اعتلا و سعد السعود
عمدة عمد یا نواب عمدة الملک فهم فرهنگ حراست معمور دار الظفر زمان شجاعت رستگاه و صوبه دار خجسته
نهاد بعد عمدة فدوی عقیدت نهاد مفرح شده بمنصوبی رنگ شهادت و قبول آن عمدة ارکان دولت گاه شد
لازم که رجوع احتجاج در دار الظفر نمانند که موجب تحیر خواهد شد مقرر شده در انتظار ایشان پا بکاب است
زیاده مجال تاخیر نداد بحث و جمعیت دانمادیه محمدی شیخ فیروز عثمانی وستاد نواب
سفرت آیات سعادت و رستگار فرخنده آثار آن همه سر طریقت قطب فلک حقیقت قدوة اهل محبت
پیشوای ارباب تصفیه مالک تحقیق سالک مسالک تفریق گنجور معرفت الهی منبع فیوضات نامتناهی همواره
مطرح انوار اسعدی و مظهر کمالات مکملی باد گرامی نسبه نفاخر و شقیقه با فر مطالب منور و بنی امجد
بروست همت ستقیدان بین فرض است و رود و مسعود و نمود و سعادت دارین کراست فرمود و منجب
و مفصل فیه بیان ذلک اجمالا مرقوم خامه بوقوع پیوست و بحر خجسته گشور گردید بنام صدر الصدور خطاب الوزرا فرمزین شد
بعد از مطالعه حقیقت آنرا سرشته دفتر باد دهی پیرو مرشد کائنات و پذیرائی نشأت و مبدعات بر جمیع ذرات العالمین
بر ساند خاطر خجسته باد تجلیات حدیقه هدایت شیخ فیروز عثمانی معلم نواب خدا بگانی
هدایت قدسی سریت آن تجلیات گلشن طریقت قافله سالار شاهراه حقیقت سیاح بیدای ناسوت
سیاح دریای لاهوت عاقد مصاعد عرفانی صانع معارج ربانی مهر سپهر افاضت سپهر مهر افادت
صدف دریغ همه گوهر تمنای مستفیدان ارادت آئین بار جون قادر کریم کارسازی سهیم و انبار کارهای
که بحساب سعادت دست و عاد از دامن غریب السوء انت سامان سید پنجمین بطیفه قبال فی عرض
بر حسب مقتضای طریق مفصله طرز اساس منهد تفصیل انکه مفتقد صبیحی مکرم بجای خویش است و بوجود حضرت ظل سبحانی

چون مهر از مطلع انوار برآید ۲ بر بسیط حشمت و نامداری مرصع ساده ابهت جهانداری منزل اجلال فرو شد
غمام انعام شاهی مانند سحاب رحمت الهی بر کشت زار آمال خلائق باریدن گرفت و دشمگو فرا سید جهانیان
بار مراد آورد و پنجاه اسرا اسپ و پانصد خلعت و برخی از جواهر و آلات مرصع و مغرق بتقبیل عتبات
بادشاهی ملازمان شاهی عطا شده و کاسه امید فضلاء و غرباء اهل صلاح و سداد از سیر حصول مدعا و مراد
طایفه محتاجین و درویشان از نقد و جنس را نقد مراد و مقصود بکف افتاده و ظرف خواهش سائلان
مالا مال شادمانی گشته بر خاطر خجسته مظاهر شاهانه و ضمایر خیر نگاران عقیدت آئین خجسته
کتاب دریای ابعاد عرصه شهرت سحاب بادشاهزاده جهانیان در شکر سپاس
خلعت فاخره خاندان علی مراد بجائی رشید میمانی عبودیت و حسن اعتقاد که شیمه علامان فرد یست
نهاد است بعرض میرساند که درین زمان سترگ توامان خلعت نشین گران بهاء و تشریف زرنگار عقیدت
از نگارخانه حصول خلعت مندی جلوه گی فرایش جمع تحول عالی منزل ارزانی داشته در شکر سپاس
و نیاز بیقرار را بر نگ معمور و رنگ گرفته کلکوشه سپاهان قصه قدردان رسانید چه بارش خجسته
شعاع مهر خشان فراش خوش کلکش بالا دست آسمان و پرنیان سماع خلعت که سر اطلس فلک
ممتاز ست ۲ بر تارک او چو مهر انور نازست ۲ و در چو گه قبضش عنبر خورشید مگو تا که سر دیهیم در خجلت
بارست ۲ انشاء الله تعالی بود نشان جمیع بالا واجب سر کار عنقریب سعادت مینماید ۲ شعر
مشعر میگردد کوکب دولت و مهر روزی بر مکنش فیروزی و دشمن سوزی تا بنده باد سپهر اکسیا بخمید
اضحی بخجسته بادشاهزاده جهانیان کمترین غلامان سنخ اعتقاد
علی مراد که بر زمین بوس را فسر فرق بندگی ساخته و سیمای عبودیت بتسلیمات سر افگندگی بنده
سعادات ابعاد را فراخته بعرض میرساند درین زمان خجسته عنوان که خزانه ارزانه مسنین و شهور
و جامع برکات بلوان مخصوص بوده روز عید اضحی در رسیده بدیه اهل انتظار را بفرخ عشادمانی نورانی نموده
و در هر جا زمزمه بی بانگ تکبیر جمشیدی آماده گردیده معاشران را از کثرت شرب و اکل
گرگ وقت تازه و ماهی و سرخوشی در رسیده درین روز بجز اندوه چون غلام بتقریب انتظام

آسمان فرمود خلق الله از صوبت صوم و اساس بساط انبساط گستند و جمیع ذوی حیات از اصناف
عالم حضرت حق بنعمت بیقیاس بهره ور گشتند امید که این بطیقه عیش فزا جاوی دولت ابدی بقا گردد
فرو فرخنده باد همیشه عید طلعت بلی سال بر سال بهار دولت طلعت بهزار و چه عرض نماید ظل سایه فرش و
نوازش گستر مفارق غلامان محامد مبسوط باد ذکر جلست فرمودن حضرت خلد منزل از
عالم فانی بدار الملک جاودانی فرد هر انکه زاده دنیا چار بالش نوشید بر زجام دهری
کل شئ علیها فان و درین ایام ملالت انجام زینت افزای ورنگ خلافت و فرمانروائی صدر ارای ایوان
سلطنت و کشور کشائی بارگاه حشمت الهی مصدر فیوضات نامتناهی غفران پناه عرش آرامگاه رضوان
حضرت خلد منزل تعمید بربانی و فضای سبحانی از عالم فانی بدار الملک جاودانی رحلت فرمود نداز
سنوح چنین سانحه هوش رباو وقوع این واقعه جانگداز اختلال عظیم در اقصای ممالک هند و ستان راه
یافت و مفسدان واقعه طلب از اطراف و اکناف خود سر و خلیع العذار بوده دست تسلط بنهب و غارت
گشودند بادشاهزاده های والا تبار و امرای عالی مقدار و جمیع بندهای عتبه والا و سایر ملتزمان سده اسمان
سا در بین ماتم سخت بسوگواری و بیقراری سر داده اند فرد در چنین حالت چو با پیر خرد کرد مرجع
گفت مرجع نیست جز یا الله راجعون بعد فراغ ماوجب رسمیات ماتم و تخفیف علیات غم و الم
بادشاهزادهای والا اقتدار کمر بمنازعت و مخالفت بسته تهیه لشکر کشی و صف آرائی نمودند بادشاهزاده
جهاندار شاه بهادر مهین مود محمد بدیقه خلافت و شهریاری را اصالی بمعنی نشسته و سر سر بادر و الا گوهر ایام
صالح و تقسیم ممالک محروسه مسند ذکر محاربات عساکر ظفر نشان بادشاهزادها
و الا تبار عظیم الشان بهادر و رفیع الشان بهادر و جهاندار شاه بهادر
چون نیت حضرت قادر قدرت بر انیست و رفاه کافه خلائق که بدایع خلق اند مصروف است لهذا
تقلب ممالک فلک فسحت سند و ستان بهر خلاصه چهار عنصر اصلی حصول آباد یه امیر الامراء انفصال
بهادر بعهده دیجهان قرار یافته بود چون وقت در رسید بادشاهزاده عظیم الشان بهادر نفوذ و فور خزاین و عدت
سپاه و لشکر از عهده منصوب گشته و شمه خلاف تقلب نیتی بخشم خود بدید بعد از ان حضرت ظل سبحانی

۲۰۴۷

توجه رایات ظفر آیات بصوب دار الخلافت و ذکر سیر و شکار
و تفرج بساتین بهشت آئین و شکارگاه های ارم تزئین چون طبع
اقدس حضرت خلیفه الهی بسیر و شکار بسیار مایل و مست غریمت دار الخلافت گردیده بساتین بهشت آئین
و مساکن ارم آئین آن بحیرت افزای قصور فردوس برین مست پیش نهاد خاطر دریا مقاطر گشته حکم
قضا شیم صادر شد که عنان بکردان و اقبال بدان صوب معطوف گردد و پس از طی منازل و قطع مراحل بدانجا
که وحش جنت المأوا ست نزول اشرف شیت الشرف کوکب گردید بعد از دو روز عزم شکار سوار شد
دار و خدو تو بخانه و بند های جلو قدیم و جلو خاص و چوکی خاص و خانه زادان منتخب جنگ آزما و یکه تازان معرکه
وغا بسم تصفر آئین بهمود و رکاب ظفر انتساب غرا ختصاص یافتند آن روز دولت افروز شکار کنان
و صید افگنان بتوجه سیر و گشت بوده بسیار از نجا نوران از انبار آورده و تماشائیان که اصل صید بین نگاه
صید افگنی بچشم خود دیده بودند بتماشا گاه چشم ساخته و بعد ازان بسر باغ و بساتین و تفرج بنفشه زار
و اقسام گلهای رنگین و درختان بهوزون بسر و قامت کوبالی آئین که غیرت بخش بهشت برین ست و مشاهده
آبشار روان و سرو دنهای خنده و نشان کرده پولی سر و لفی بر چهره چشمه خضر بخشه و صفائے
زلال آن آبشه بخاک سرآمیخته بسرت افزای طبع مقدس گردید روز دیگر چند یوزه گشت کشور را که فیض سنج
روز افزون اتفاق دست بر ضمیر آفتاب اشراق چنان پرتو افگند که بشکارگاه ایلم که توصیف خصوصیت و وصفا
و طراوت و خرمی آن نهال خشک خامه سرسبز بهار جاودان و آب جوی سطر روان گردد توجه فرمودند
و منازل بارگاه سر حشمه فیضناک آبخاکه آفتاب تاب نیروی آن ندارد مشاهده نمایند دران
روز بتصدیان بارگاه انتقال بموجبے که حکم شده بود بعمل آمده و بنگام شب و لنجانه شکارگاه
که از موجی سمن رقطه و رضه رضوان باستراحت خلیفه زوی زمین بر وفق پذیرنگاه ستان چین شد
صباحان که رویت خورشید از فراز چرخ کبود درخشان و طلیعه طباشیر صبح از پشگاه خلاق
تابان گردید باغ جنت نما را عزم آباد بقدوم میمنت لزوم رشک فزای گلزار ارم و مکان نضارت
انجم گشت و روز دیگر عمارت آبخاکه حسن اتفاقات افگنده بسیر و شکار پرداخته بنگر آن نواحی و اطراف

از یاد آوردن بندهٔ جانثار آن عنان توسن اقبال بدار انحراف عنان عطاف نیافته که بتقاضای اخلاص و ارادت
و کمال بندگی و اطاعت و انقیاد بارگاه خلافت انوار عرض جنس دیگر بارگاه نیارم که بتقاضای آئین جشن جشنی سزاوار نخواهم
و کار پردازان بارگاه خلافت انوار عرض جنس دیگر بارگاه نیارم که بتقاضای آئین جشن جشنی سزاوار نخواهم

عرضداشت سجناب عالی متعالی بوده فرمان غفرانپناهی عقیدت نهاد علی مراد

بعد از دعای آداب عبودیت و انکسار عرض حاشیه نشینان بساط کرامت نشود بوده فیضان
انجمن آفتاب مظهر سپهر سازند زمین هنگام سیمنت مناط که عرصهٔ جهان بهار ستان عالمیان و نشاط دیگر
گیتی نگارستان عشرت و انبساط بوده نشان مجسمه عنوان بندگشتر احرام سیکران وارشاد انتهی گرامی
از زمزم سکان بنا بر دفع حاکت منتظره عرضه انتهی می فرستاده ورود مسعود نمود از انجمله غلام
نوازنهایا اگر جان و ایمان نثار خاک پای قبلهٔ دوجهان سازد از عهدهٔ عشر عشیر شکر نتواند برآمده باشد
فقره سرشار اسن دل سوخته بطفی دگرست این نکته آئین که چه شایسته انجام افتاده بحصول رخصت
از جناب جهانبانی چون منازل طولانی اتفاق افتاده در ارسال عریضه متصور نمیشد انشاء الله تعالی پس
خاطر جمع از ابواب ضروری تحول عالی فیض اندوزند قدسی طلارمت جناب که کعبهٔ سعادت لایزالی است میگذرد
زیاده عرضه نمایند تفاریح مراحم خسروانه و رموز مکارم بادشاهانه مطیب فرای مشام فیضان باد +
به جناب عالی متعالی بوده فرمان خازنا دستور با اعتقاد علی مراد بعد تقدیم
لوازم دولتخواهی و خیرسگالی بعرض رسانیده حضور علی که هبوط انوار فیوضات لایزالی مظهر استفاضه مقاصد
و مبتغیات میرساند که آیهٔ رحمت الهی سرمایهٔ یقاخر تمنای اعنی نشان که راست نشینان ارتفاع انجام
مستجاب مجلی بخط سحر رقم که جان انسان فدای سحر فشش و روح قدسیان سپند سپند بر نقطهٔ شباهت دور و
مسعود و شکوه تارک سهاهات از حضیض خاک بذروه افلاک الافلاک رسانیده فرمایشش چنین شمولیه و افتشه
که در کشمیر موجود عارف خان از رنگه زائد شوارع در ارسال آن عاری ست همین که میرسد بدرگاه
ارشاد نفیض می نماید کوکب دولت و اقبال تابان و درخشان باد بحجیة الملک مدار المهام
خانسخانان در سرکار کیا دعید سعید میامن برکات صاحبان مانده بحولات ایشان باد
سیمنت سمات نواب فلک جناب عالمیان مآب خدایگان قدردان فیاض جهانیان اصل یاد

درین زمان عشرت نشان که فضای گلستان نشاط انگیز و هوای بهار بخش خزان ستیز گردیده و ایام همایون
مادهٔ مهمات بسر رسیده و عالمیان از بار گران طاعت و حق پرستی سبکدوش گردیده بودند خورشید اعظم
نوروز بخش خطهٔ خاک یعنی هلال مبارک فال خجسته اختر از برجی همایون ظهور نموده بعالمی العین نشاط افزای
گردید امید که دور بدین منوال قدوم فرخنده عید سعید بهواخواهان سال بسال مبارک گشته دوچون دیگر
پیشانی نورانی بخت بیدار نواب نامدار بسریر قبات اشراقات فیروزی اشعات لمعات بهروزی فائز و دارای

بامارت و ایالت منزلت مهابت خان و ارسته جای نسبت صاحبزاده علی مراد خان بپرایه دولت و اقبال زیب قامت آن صدر نشین جای بایش

امارت و اجلال باد چون قاعدهٔ قدرت مقدر مطاع برای استیفای نوع انسان که بدیع و بالغ ایزد برحق اند
رقم سرفرازی بر ستوده سیرتان یا عفت منشان بر صفحهٔ استطراد داده و ضابط جهانیان گشیده و واسطه بکار
کون و مکان و در ترغیب این سنت حسنه بامر مناکحوا کثروا اهل بقعهٔ جهانیان را رونق صحن گلستان
بخشیده و هواخواه دین متین میخواهد که فرزند دلبند ارجمند آن عالی حسب گرامی نسب
بهره مند سعادت جاوید گردانیده بوسیلهٔ نسبت قرابت و وصلت اجتماعی بین الاقران سربلند
شود و مخالف اخلاص شعار آفتاب تابان و مجال نامرادان بیرداخته بدیمه بر بگان سعادت مستمر
از انجا که فرزند ارجمند اختر سپهر آفتاب تابان و مجال نامرادان بیرداخته بدیمه بر بگان سعادت مستمر
پذیرائی مدعا بر ساحت احوال اجیا پرتو افگن گردد و زیاده ابرام نرفت حرام خیر انجام بر وفق معمول
و منهج مسئول میسر باد بسنجان عالیشان خواجه حسین خان خان مهربان من بمضمون
مکتوب مرسل مشعر بر اجتماع عاتک پرستان در اصطلاح چیکله کلبهاک و التماس مدرک منتج آن و بنان بعد
بندگان آستان فیض اقتران گردیده بمقتضای غلام نوازی و مهربانی و دوستداری و وفا قدر پیاده همه
بندی مرحمت شد باید که صیانت عدوبه بمفوضه حراست محالات متعلقه مساعی موفوره مبذول
رسانند و جمعی شایسته همراه گرفته اطراف و اکناف آن را زیر نوبت و چوکی و حفاظت آورد
کفرهٔ مردود پاک سازند علیک سر چشمه شاید گر قفن بسیل چو پرشد نشاید گذشتن بپیل

۸۰

گریبی سیه روزان فرو فضلات خوکه بحسن تردد جلال الحق وسادات بارعه گوش مال سخت
یافته لیاری زا بکشتن دختن داده رخت فرار بکلو بستان مجرو میدی گشیده رفضائل مآبان مانند
بنات النعش تعرف دیا شان گردیده لسبیع ایشان رسیده باشد زیاده جمعیت باعث صدمت
بجناب عالی متعالی ورجواب ورود نشان والا شان
خانه زاد قدویت نهاد علی مراد ایلچی یقدیم مراتب ضراعت و افتقار وتقدیم عارج خضوع و انکسار بر ضر
زمان آستان فیض اقتران سریر سای نشان گردانیده بعرض میرساند نشان عنوان بمشقت تعطلات باطن اشراق مواطن
باتحاف تکلف فرشد هارشاد انمیفی که بعد استسعاد ملازمت بحرمت مگر تفالس ما یا فرق افتخار اندوخته
شرف یابد ورود اجلال فرمود مصرع عاد بگفت دلم چو غنچه از باد نسیم + ادای شکر نشاء گذارش
وظائف دعا از حیطه طاقت حواس مست اساس و اندازه و هم و قیاس بیرون مست مصرع
از تو خریب کی بود زسم غریب پروری + چون غلام نمک چش هوا خواه نعمت حضوریست و بخکوه و گاه
و بجا و به و مواجهه خوانق ظهور امیدوار است کرزو و شتاب طالب حضور شود و بشتاب دوم اعلام سلام
عالمقام که حاصل زندگانی و سرمایه حیات جاودانی ست عرض نیاز نامه نشنیده باشد زیاده چه عرض
کامد نامیدان سبز آسمان عرصه جولان شهسوار آفتاب تابان ست غنان لایق خوشخرام ایام
تقبیله اخبار جمله افروزان آستان فلک احترام معوض باد به نواب والا جناب
مستغنی الالقاب اسد خان بعد ادای آداب تسلیمات معروض رای منیر صبای
صحرا محل عاطفت افتضا میدارد در بین هنگام فرخنده فرجام که روزگار در سین سعادت
و کامرانی و زمانه بهم آغوش شاهد آمال آمانی بود و تعویض امر جلیل و کالت مطلق العنانی بشکوه اقتضا
پیر مرشد بر حق بقبضه اقتدار نواب نامدار بمشکر شایش کار خلافت آفرید کار افتخار نواب فوقیت
بر دو کار و روزگار گردید بیت سن امر و زین مژده شادم جبان + کو گوئی ہر ملکی شدم کامران +
مکتوب آنا مسبحانک الی یوم القیام خجسته خواه آن جناب بمقبول خاص و عام و بدستگال بد سرانجام
محروم و ناکام باد به خان سعادت نشان مرزا محمد ماه اعظم خان

که مصوب گزیرداران حضرت شده متعاقب رسیده دانند حسب الاحکام والا نواب
سید عبد الله خان بهادر ناظم صوبه الله آباد و نواب اسعد مشفق
مهربان سلامت گرامی مفاوضه تظفرین رسیدن فوج نزیر بنگاله کنار آب سون و قلعه
الگیر فی محرم تقی شفقی و تعیین زین الدین احمد با فوج گران بحفظت و محافظت و محارست آمان و استیصال
از تقسیم جاگیر مقرری بمرهم و وصول بوشیات مخالفت سمات بهسیداران مفسد و رعیت و بسط الله
قدسی و آمد بریع نقفا تبلیغ عرفا دیافت که پیش از تفویض صوبه داری احکام است
بباید قدم شود ش زمینداران واقعه طلب قلعه الگیر هدا و شده بود الحال که انتظام امر صوبه بانسداد
دلاریت مرتبت تفویض یافته خود را صوبه دار مستقل و مختار انگاشته در ضبط و ربط و استیصال سرکشان
و محامات و مراعات احوال مالگزاران سعی و کوشش شایان و فراوان تقدیم رساند و در صورت
قرب وصول فوج مخالف با لشکر گران بجهان نصرت از آب گنگ گذر مشته بسزای کردار رساند
و نگذارد که احدی از فرق طاغیان جان بسلامت برد یقین که بر وفق حکم محکم بعمل خواهد آورد
الفصا نواب صاحب مشفق و مهربان سلامت صحبه مشرفه مشعر بر رسیدن زین الدین احمد با فوج
سنگین آنجا کوچی بنارس و انهزام جمعیت مخالف از وصول آمد آمد فوج بادشاهی و گذشتن ازان
روی آب از غایت هراسیگی و اضطراب و گذارش هر مطلب جزم و هوشیاری که مناط سپاهگری
و سرداریست و التماس اینکه برای بودن متعلقان بدستور نامان پیشین قلعه داری الله آباد بفقیر وی
متعلق باشد چهره افروز وصول گردید از نظر اکسیر اثر فیض گستر جهان پرور گذشت حکم محکم صدر قدم
بنفاذ پیوست که استیصالی فوج آن امارت مرتبت و شکست جمعیت اعادی داخل وقوع نماند
در جلد دوی این خدمت یک اسپ خلعت خاصه و جواهر مصوب گزیرداران حضرت شد در باب
تسلیم قلعه حسب الحکم بخشی الملک نگارش رفته لازم که قدر تفضلات والا دانسته هر اسم فدویت
و جانفشانی بظهور رسانیده بمجرد قرب وصول عساکر جهانگیر شرف ملازمت بادشاه
گزیده مخالف مامور اند در یافته شرط فدویت بجا آرند انشاء الله تعالی بعد تقدیم لوازم

جواب مصدر عرض داشت که بعرض اشرف اقدس ارفع واعلی برسید پنجم اول جمادی سنه احدی وثلثین والف
قلمی شد عرضداشت بجناب شاهی خانه زاد درست اعتقاد علیم ادعیه خلوص انتماء
فرمان همایون بر بیان عبودیت وخدمتگاری بسته بعرض جبهه سایان جناب گیتی مدار
سرسامان دوران زمان مهمت آثار مظهر انواع استبشار مورد صنوف الطاف بیکران
ذره مقدار بپرتو سعادت گشته وسر بپایه عزت وافتخار ارزانی خسرو وفرو سرفراز گشت
دیوان سر آغاز گشته سواد صفحه اوبیاض دیده محرر الحمد لله والمنه که فرد و جهان بشاهد بیان
بنیت عالی از تشخیص نشان مالو لجیب مجالات تبول سرکار فراغ حاصل نموده بدین امر و
نشان لفاف آلود و جاده نور و منزل مقصود بست انشاء الله تعالی در معدود ایام دولت
استلام سده عالیمقام دریابد زیاده چه عرض نماید آیات نامداری وآثار کامگاری بر جبین
روزگار والواح اقبال بر صفحات مشیت وسر قوم باد بیجان خداوند نشان حکیم
رضا خان خسرو جهان رزاقه دولت پیرانست + چو اغ خلد برین دائما مصطبا باد
مکنت وفراغت وستگاه فضل وجلالت برحسب تجویز ان سرآمد حکیمان افلاطون دستگاه مفید
افتاد ومزاج مخلص که از شدت ضعف ناتوانی گران بار ناخوشیها بود باقامه آورد حکیم شفای
آن مظهر معجزات عیسوی راکه وجود ایشان درین جزیره زمان بسیار غنیمت ست سلامت
دارا ودر مقدمه پرهیز وغذا که چه وتا چند فصل نگارش رود چون چندی در انتظار تمشیت مطالب
ضروری العرض بود چون عسکر والا دائره وار واحوال سرحد مرزه اطلاع میدهد من بعد بتحریر نمی انجامد
روا نمیشود و رقم مجو نهای مشتمل مقوی لطف شمول نادر سفر کار بر زیاده عمر باد الحاصل
توفیق شفا بخشی خاص صبح الزمان سرآمد خدمتگاران شهر دان کرد م مبارکی و میمنت قدم
دوست + هر نا توان بصحت کلی امید وار + همواره روز افزون باد فرمان ستایش و نیایش
سعرت سبب جمعی که بعنایت کشش بواطن بشتابان امری که در ضمن آن دوام دولت
وا فزونی بهار گلشن جمعیت منظور ست از تکمین مجدد بارهٔ ظهور رخود داعی ربیع قضا تبلیغ مبشر بهجت

از سکان اقامت در سیدن بسرعت سریع تر برکاب شاهزاده والا گهر عزم ورود دیافته لهذا انتظا
الدین امارت مرتبت صفدر شکن خان که برای پیرایش پرامون قلعه پرتالا و دیگر قلاع و بقاع این
اصلاع انعقاد وجود کرده مامور شده می برد بحجه آمدن بعزم ادراک
شرف ملازمت فیض مکن تمکام فرسای طریق مقصود میگردد و جناح استعجال خود را بحضور
سپرد بیاد عنداستی مجتوی بر بعضی از سوال اشتهار نظر فیض اثر خواهد گذشت زیاده گر
بحرف اضافی که اتم مطالب مالیست چه تعلم امید بخان خدا وقت نشان حکیم
رضا خان محاسن تدابیر آن دافع امراض بدیده دافع عوارض جسمانیه حسن الدوران اسطا
طالیس زمان بهبود از شفا بخش بیماران و مصلح مزاج سقیمان باد دیرست که بخانق طبایت سرا
آمن سرا بطبابی آفاق بتمر شفای صدور اهل وفاق نگاشته هوانش غبار عیش و عشرت بیار فرح
میرود و انصارت بی اختیار هگر گویمی بزبان نام مرا چون آب حیوان آب حیوان دانست کو ان
گشته بقدرت مودی و مرض خیرست درین روزها خلیق النفس بمطلعت استعمال یافته شما جو
نمی آید و شدت آمد و شد نفس رگ جان بیفر ساید هر چند صعوبت بیمار فکر می نماید تحقیق و تشدید
نمی آید امید که دوای صحت افزا هر چه موجود و مهیا باشد زود بعرض رسیده و مار امشتاق یافته بدان
آسیه خود دان حوزه شمال و کیل محب دانند بمقتضای تحقیق بیماد دست در دمان نگیرد و بعهد
نجمی وقت شناس استخراج ساعات بهجت سمات برای رسیدن حضور
جواب گزین آن محرم اسرار فلکه دقیقه سنج سیر ایملک سپهر گزیده از ریاضت جسم گاه
تقویم نجم بهروزی و فتح فیروزی با فروغ ساعت مسعود باد و وقوع واقعه حسب آرزو
یعنی شعاع روح پرفتوح حضرت قدر قدرت ارتفاع جهان فانی بجناب اسرمدی والا گهر باد
بسمع شما رسیده باشد چون تهنیت آهنگ و صفت آرای بارگاه شاهزاده والا اقتدار باشد بکدیگر
و همین وقت بباید استخراج ساعات آمدن شما در حضور ضرور باید که بحضور رود و باین تحکیم
ایلغار شتافته شرف ملازمت دریابند زیاده انشاء الله بعرض خواهد رسید

شعرای صباسنج سخنگان بدیره منتظر انتظار هیچ ازان یار سفر کرده پیامی داری + ازان یار که
از گردش فلک حقه باز دوران اشهب عزیمت بدان سمت معطوف شد چشم حیران از حسرت دیدار
بسان ابر نیسان گریان همباشد و خاطر مرآورد چهره حال ایشان از کدورت ملال مخبر اشد و دو
بهر منزل که رود آرد ضیایا نگهدارش باد این سخن خبر عافیت و سلامت از هر منزل و
مکان نگارش رود و پیام راحت التیام زبانی مرقاصد و نامه بر که در طی مراحل و قطع
دو هفته هوا تر و خشک و قدری نوریات فرستاده آمد انشاء الله تعالی مذاق اخوت اساس
گرداند زیاده عمر باد الاضعا بیت برفت و طبع خوش بار این سخن کرد و هر بار پور کی چنین کن
رقعه مسرت مرقع متضمن سپاس پلوا پور و موشی فراج اخوت مزاج مرعین انتظار رسید
سرور و ابتهاج گردید چون تا وصول بخیر و سعادت ما من مقصود خاطر خیر خواهان همه وقت
و متمرد و خواهد بود باید که احوال هر روزه بقلم می آورده باشند لذا انها که در عالم خیال نسبت
و تصویرت مرا با خود و نهشته دل اخوت منزل را خوشوقت دارند تا قرار اشتیاق ایشان
فرستاده مهر ای دل + که تا حضرت کند منزل بمنزل مدنیا ده لبرام بزرگ سعادت ایشان حاصل
و تواصل با فضل و عنایت مستمر ایشان و مکاتبات و رقعات که از طرف خود
نگاشته بجناب نجفشی الملک مرزا صفوی خان که راقم
این صحیفه عمال جلیله ایشان بود
فندی عقیدت اعتضام ماه سورام ناصیه کربت باستحلاب تحیات بندگی سرفرخنده
بهر من مستفیضان افضال حضور اصطناع ظهور بوابه افلاک جناب جهانیان تاب الاطناب
که وسعت سما با قصی عالم قدر و حشت بیش تنگ تر اندیده سوست و شوکت شریا بلند تر
آستان عالی مقامش بیت پایگی مشهد بر سانده رایام سعیت همام که زمینان باشا
مقاصد هم آغوش و همعنانان در انتظار بطیه مشکبو بر منظار سر بر آگوش بوده که +
نسائم تفوح نفحات عنبر بیزی که انموذج تر تحیات روشافزون و تفصیل جهر وزی

از بهارستان تفضلات خاقان گیتی ستان بر ساحت آمال نو نهالان و نوید و فوحات خلوق
این بشارت مشام جان و دماغ عزوی روان را معطر گردانید بعنایت امرو بعنایت نیک بشارت این
مامت و اقبال را زیره و امید صد چندان است امید که بحق عز و جل این مژده سرا یا امید را بحیج و اعتمار
مبارک فرخنده گناد و صد دقیقه مراد ات تر قیمات آن جناب بر شحات عنایم مکرمت غدیو کا نیات
بسر بر سریر و شاه ابای مضرون و اراد ه محمد عمر خوبیهای ارای تبنیه و اس محترم مرحبا
در بنگام بهار پر نسیم نقدم سمیت ابا بر فضای مال اجتبا و زید غنچه دلهار اشگفته گرد ا عید بیت هر دم بوی
بوی یار و اعتوار آمد مرا بهار دیگر جان از تن رفته باز آمد مرا عشکر خدا که شام ناکامی بسر رسید
صبح کامیابی بر دمید صورت مراد بچشم انتظار سیاه نه افتاده بود خوب همی بخش از مهب طرب بدین آغاز شاد
آب رفته بجوی آمد و رنگ جسته بروی بیت ای خرم از بهار رخت لاله را عمر ۱ زنده دار که ریحتن بی گل و مبت
بیمار عمر ۱ راقم صحیفه الامحاد از شتاق که دار د خیالی دل تنگ ست بل با عتقاد خود در قید فرنگ فکر
جمعیت برادر مطبع نظر عاطفت اثر باشد به محمد عمر خوبیها نهال چند
همواره بهار جمعیت و شادمانی در جوش و شاباد مقصود هم آغوش باد در بن وقت حمیدی افتتاح
تو ید عطای منصب و خدمت بآن تلاذ الاحباء متوجه مستگیری نواب کوکلتاش خان بهادر سپاهسالار
گردیده خاطر منصطر را جمعیت و پشت همت را قوت بخشید شکر خدا که وجود فیض آمود شریف رفاقت
نواب در باد ل بحر نوال از تعلقات عنطی سمت مخالص سبب بادشاه گردی و چهاردی تا حال تحفه مبذار
متوقف است عرضداشتی شمه بر احوال بجناب عالی که فدر دان ما هر دم غدیم الخدمت بادا بسال
امید که بدیده الطاف بما ملی ز نظر کیمیا اثر نگذرد و جواب بمسرت شمول کند خود را بحضور فیض گنجور
سعادت اندوز دلارست کسیر خاصیت گردد بیت بسته بما بت تا بیت تها کر کوا من ابنگ
بیت عجب دوریست جانم را نمیدانم چرا چون گریم ۲ دلا خون شو که تا بر حال خود یک لحظه خندان
گریم ۲ این غم دیده اگر شنیده خانه باب رسیده باز رود دل چه گوید و چه نویسد
که بهر گرد راضی نست و نمی آید و حواس ظاهر و باطن را از بحران ثبات اضطراب پدید نیشه

جراحت خاطر چون زخم آب رسیده باید مآل نمیگراید نضایع نخوارانرا بدفع توزع ذات
نقش سیه آب ست واه از زود اعتقان ناشتنهای این مرض باعث مزید پیچ و تاب
زمرگ نوش چونه تمردم چه لاف فهر زنم + که خاک بر سر من باد و بر صحبت من
مکرشته قیم یافته چون خاطر از سنوح سانحه جانگذار گرفتار سوگواری مرگ
نذیش کرد و فکر زنهار بیخبر تخیل تاچاره لالگلابهای نوشته که در این امر خطیر فراغ حاصل نماید
وحفظ مراتب در رضا جوئی دختر شکاری بزرگان امریست محال امید وار است که سمند و خطا عنوان
شقیقین گردد فرد + چگونه سر بخجالت برآرم از پیه دوست + که خصمت بسیار
بر نیامد از دستم + ایضاً فرد + این شکایت نامه بی القطاعهای تشتت قصه
مردجدائی راجداخواهم نوشت + صاحبا فراغت شعار اسطا عافراموش کار احسان عمان مرکب
نیستان نیستان قلم اگر عیسر آید بتسوید حکایت شکایت فراموشی لایحصیت کتابت این
همه خورده اکشیدن و با وصف توسع اخلاق و تکاثر اشفاق با دشتاقان نرسیدن شکایتی
مسکر نه لوای تغافل برافراختن و بیاد ری نه پرداختن ناشی جور اعتماد + قطعه
طرب سرای دل سرکش از تو معمور ست + چرا غم دل امید وار من باشی + گلی بدامن
بهار جهان + و دابود که خنده خار من باشی + غلط کردم نفس دارنی ذره بجناب +
آفتاب عالمتاب با ادنی دشکوه طرازی سنگاله حضرت ماه جهان افروز محال طلبی لیکن
مصرعه سلیمان با همه حشمت نظر با بود با مورچه + اگر گاه گاهی سحاب لطف و احسان
دیده دل مهر زال بر گشته زار مراد بارد و جادارد پیه رای شاکر تواس خانسامانی
بیت پس از عمری رسیدت یک نگاه آشنا دیدم + بحمد الله که مرحوم نامه اخیر عنصر و دیدم
شرفنامه عاطفت آمود و رود مسعود دشکر باد اوصاف از حیطه شرح و بیان بیرست و گله فراوان
که بیزبان قلم گذشته غیر صحایفه صاحبا ضیای طامه ست که در مقامات عشوه لاپوچ تقدیم خدام
خانسامانی محمد علیخان مرحوم انشاء و همکار بوده و از فیض صحبت شریف استفاده

نسخه‌ی نظامی از نیز ۲ صاف سر جوش این جمله کلام ۲ دار و از گرم جوشی تو خبر ۲ نیست بیا
مطلع سخن را ۲ لازم افتاده باده احمر ۲ آفتابی ۲ مطلع مینا ۲ طرف بزم تر اکند اگر ۲ تا کند عالم
شگفته چو گل ۲ زنده اند لباس غم از در ۲ بسحر شناس رای تو پیرو اس پیت روزگار
اعتبار افتاده ام ۲ چون نگاه آشنا از خط پیار افتاده ام ۲ با طن عواطف سوا طن از حد حق نا ملایم
در عالم پریشان ۲ صفی و صفرین بظهور رسیده این همه ظهور ست ۲ هر چند نامه اعمالم از اشک تشویر
شست ۲ شویافته آمد شریف ۲ بهمان ۲ هر حرفی مقصود و طبعه چه بودی از دل آنجا مهربان
بودی ۲ که روشناه چنین بودی از چنان بودی ۲ برای خوشدلی ما چه کم شدی بارب چگونه تلقف
این زمزمه توان بود ۲ از انجا که جنایت عباد و در حضرت ایزد بیچون پس زندامت استغفار نفیض
این عاصی نیز از کرده و در فیضه بین شرمساریست امید که قلم بخشایش بر صفحات تقصیرات جاری و فو
ما جرم و گنه کنیم و تو لطف و کرم ۲ هر کس کاری که لایق اوست کند ۲ بلا آله کسند بیت
رو ای منظر شیم بین آشنا ایست ۲ که هر چه ما خاوزده آگاه جانیست ۲ هژده تو غریمت از احمد نگر
نسخه‌ی ۲ بنیاد قانون ۲ لهار التوای شاه مانی نواخت و قضا تا حاطر ار شاک صحن چمن ساخت
دیدار کرد گشتن بالمن بجای رسید و دعیه سحری و نیم شبی با جابت انجامید ۲ بر پای
گشتن عمر انمود آمدنت ۲ بسیار بکام شوق بود آمدنت ۲ از آمدنت که نو بهار عیرست ۲ حقا که
چه خوشتر ۲ زده آمدنت ۲ قد بیکه در قطع مراحل بر سیدار ندنت بر چشم شتاقان سیگذار ند
و غبار قدم گه در طی مسافت بر میخیزد و دیده منتظران کحل الجواهر بصیرت میریزد هر چند که منازل
لطو لانی ۲ اتفاق افتد لیسیار بیحاست و هر قدر که در سرعت سیر ۲ بیک صبا سبقت رود دیر سیده
و خوشتر ۲ از پیش ازین ۲ بیمورزنا گی ستم ست ۲ هیچ ۲ گر چند زودی ای بتیجه ۲ دو دمان فضل
و کمال خلیفه حسن علی صحائف امانی و آمال آن بتیجه دودمان فضل و کمال بر قوم لطائف
اعطاف سرمدی منقش ۲ هر چه باد انهنگا بیکه مصور تقدیر صورت فراق بدیع چنین نقش نموده ۲ ان باز
چون ۲ بکار دهی ۲ علم بر منصه خیال ۲ بندی ۲ بگیرد و بگونا گون رنگها آمیزش دارد ۲ بلند

ازان رنگ بخش نگارخانه محبت و دلداری ست که نیرنگ آرش نگارین تاجیات نگارفرمای ست بنگان
باشد بلال هر پرشاد دودمان صدیقه مراد آشنا شجره نژاد والا سر پرشاد هموار شاد و پاکیت
منور و تهذیب اخلاق رنگ نهاد باشد خطی که سواد وش سرشق خط خوبان پریزاد و بیاضش غیرت بخش
کاغذ نامه مانی و بنفشه داد بود در وقت خوش تر دل نشود الواب راحت بروی خاطر کشاد و خط
و عبارتش از حسن تلاش و جهد بقیاس خبره داد بارک الله تعالی بعد ازین بهمین قدر
غره نشود و نظر بر هنر بدارند و اوقات شمار و رزی باجتماع معقولات و منقولات معروف
داشته همت بکسب کمال بر گمارند فرد و کسب کمال کن که عزیز جهان شوی و کس بی تحمل نشوی
عزیزمن به مجموعه خوبیهای لوکس دادخانی رباعی و بیست که دل آرا بی تازه دست
صد نامه نوشتیم و سلامی نفرستاد فریاد که آن سابق سرمست شکریست و انست که محزونم
و جامی نه فرستاد که چشم انتظار در راه نامه بر آن سفید شد و دل از توقع یاد آوریها نا امید این همه
غم ادشی و لیل و اغ بجا کوشی ست سر چند نسبت معنوی محتاج رسمیات صوری نیست لیکن
در عالم صورت رعایت روابط صوری یعنی بر سبیل مراسلات که بستگاف راز نهانی و
دلستد رک خصوصیات اسرار بیانی و امتحان جوهر محبت و دلداری انتظام معاملات و نیابدان انبساط
و عربوط ست بسیار بستحسن داشته اند و مقدمه معنوی حرفی بیش نیست که دوستان و فضل محض خود
اظهار یکجهتی و یکدلی نموده از جاده خلوص و اخلاص بغرسنگدار و حمل مانده اند چنانچه اظهار
عنوان الصالحین مصداق این مقال ست لازم که ظاهر و باطن را بیک و تیره کار فرمانباشند
فرد بمکتوبی حیات رفته من باز می آید به مراصور قیامت از سر خامه بسر باشد غرض محمد
نواب لطف الله خان بیت ای سرو ریکه از تو بود سر فراز تر + تو قیمت سرو
که هنر تو از تو هیچ + خدمتی غلام که در زیر بار پریشانی پشت طاقتش دو تاست استقامت
احوالش از لباس جمعیت تهی و اجزایش از دخل گذشته و دخلش استحقاق فضل بهم میرساند
امیدوار نوازش الطاف ست شعر و در جهان ناامید اعلاج در کفت تدبیر ست + از نفس و مخش علی دوران

بمجموعهٔ خوبیهای رای تیشر داس بیت

سینه مالامال درد ست ای ریاضی
دل ز تنهائی بجان آمد خدارا همدمی + واجب الوجودی که نفت کرد تسبیح یک ترجیع نمین هزار اختراع عشق و
فتنه تراش یک نقطه خانه زنگار آباد عشق تواند بود آگاه است که محب شما از نوایح اشتیاق احراز صحبت
زنگین حبیب و دامن آرزو افشار محمود و شیرین دارد که استعصای آن بذریعه آلات متانت محمود فطرت
خیال فاسد و توهم کاسد بیت شعر و بنیان شوا کشیده است که خاموش شود + آتش شوق
من از دامن صحرای کشتی هم کم و قمی خواهد بود که خنجر ریز تقعدات باطنی نیست اگر همه عمر نالوسیم
و صفای صد دیده بینای نماید لیکن دیدهٔ دیدار طلب بجان زخم آبه رسیده تهم نمی آید شعر و شوق
فصل کم نمیکند و خشم آبروان + این بخاری نیست کز جام صهبا بشکند + خدا کند که لذت یقربت انجامد
و عشق جوان خدا ل و سال اخفا بذیرد **بمجموعهٔ تحفهٔ آقای مرزا بیدل و رشاعر**
افضل الشعرا الاکمل العلماء سلامت قدره تنها کوی سبقت بردی که مفید بدوت هوا و میل رطوبت فاسدهٔ
است فرستاده آمد امید که دو عنبر آسودش مشام جانه انتظار و بچشم گرمیش حواس طاهر و باطن را بکمال انفعال
سازد قطعه که درین موسم بهار بطرح غزل شده و بزبان هندی بیگانه است
بانی نظم و نثر جان پرور ست ابیات من ستیزه دار دهنت + بیت بیار دکباب سخت جگر ست چون تأمل
کنی بگریخت نیست از همه سم بهار نیست + درین چنین وقت از هدایت حق چه حسن وقتی جویی
ساغر چه بهر روح خمار تو خاص نیست + لطف کن لطف باده احمر ست **به سرمایهٔ فضل و کمال**
میان نور الله جناب عصمت الله درین هنگام سرت اهانو بلکه
آن شرف دو دمان عز و علا فخر خاندان مجد و اعتلا را برای تفویض پیشکاری خانقاه والا
پیراسته مسرور و مبتسم گردانیده بیت که چون فضل ایزد کار بنده نواز اقتضا
آن فرماید که وست آباد فیض عاش بود با ما کام بخشی زرق پذیره داز مواعید خوان احسان
بیکدانش عالمی بهره مند باد بجاه النبی و آله الامجاد

Mohammad Ghaus Khan Collection

عرض حاجت در حضرتش محتاج نیست ہر راز کہ مخفی نماند بر دل دانای تو ۔ آفتاب

فیضرسانی بر بساحت آمال عالی و ادانی نوز افشان باد ۔ **به لاله نول رائے**

عاطفت معاق سعادت صاعد صاعد عدد شادت عزیز الوجودی بعافیت باشند کیفیت بذل توجہات

لاتحصی الحال گاشته تیمخر خواہی عزا انجلا یافته سرور افزای خواطر گردید حمد خدا کہ اللہ بلیت شکر کہ بود معنی

ظاہر بوده ۔ آب زلال ست و جوابر و رود اللہ الحمد کہ عنصران چون زالقدر مسرت الدین بہبہان او صاف

ستودہ و محمود و موصوف ست خیر خواہ بعد سرانجام ضروریات مہارم مقصد گردد و دلائم کہ در جمیع اوقات

صداقت پیشین از پیش شمول عواطف موفور بوده و گویا ۔ **نرمل داس شرر وہست** وارد عظم دکن قطعہ عید نوشتی کہ فرقت تو

آنچنین صعب باشد و جانسوز ۔ از تو دوری نہ جستی ہرگز ہم از تو خانہ بودی یک روز ہم ناوک

دلدوز فراق پہلوی دل چنان نیخلد کہ زندگانی شاق ست و جاذبہ اشتیاق با صحبت بے نفاق

نحوی سکاشد کہ طاقت تحمل طاق ۔ **رباعی** بی صبر رخت روز مرا افروز نمانده است ۔ و در عمر عزیز

دیجور نمانده است ۔ صبر ست مرا چارہ ہجران تو لیکن ہم چون صبر توان کرد کہ مقدور نمانده است

کاش دست بعث بہر و محبت نداد می تا بسان لاله داغ حسرت بر دل نہ نہادی و از انوع فراغت

یہ حقیقت جانکاہی نفتادی ۔ **بیت** بدرد دل گرفتارم دوائی دل نمیدانم ۔ و دوا دل کجا یابد

بس مشکل نمیدانم ۔ بہر حال در عالم اسباب ہمراہ خویش زیستن محال ست ایزد متعال بجای بسازد کہ

جمال با کمال چون آفتاب تابان از مطلع اقبال طلوع نموده ۔ **ارباب سخن** شکر یوکس واؤد خانی انبق ایام رام رائیض سخت آن کرام انام

عالی منش والا مقام باد ۔ دیرست کہ صدور نخائق بمانسبه مودت صمیمانه نیافت ۔ افسر آنگنه

موانغش غیر از گرفتنی ہنگامه نشاط و کثرت اشتغال عیش و انبساط مباد ۔ **غزل** آن نه که با ما

نه کنی ۔ آن نه که بما وفا کند ۔ ایم ترا ۔ کوه و صحرا پرست از نیست ۔ بسکه فریاد کرده ایم ترا ۔

چون سماعت در صدد خیر خیریت ہمه گوش و نیاز بحمد آوری آن و صاف حمیده بیان ہمه زبان چون

دلم فگار محنت صد نیزه بارش ست ✦ کسی که با تو بود دوست دشمن خویش ست ✦ چه گوید
از درد و جدائی و چه نویسد از گشتت تنهائی که لحه لحه سیاه غم باد ایام می ستیزد و لحظه لحظه طوفان اشک
از دیده خونبار فرو میریزد و بمیدانستم که نیش افعی فراق انهمه زهرناک ست و ناوک اندوه چنان
خونریز نیما این قدر بیباک فراق و هجر آورد و جهان یار بسته کمر بکشتن سیاه و خانمان کرا
بهر حال چون حدیث شوق و بیان فراق و قفی و جمعیتی و فرصتی میخواهد لهذا از بین وادی
درگذشته بمدعا میگراید نگارین نامه روان آسا که بیاض گلگونه عارض ارم و سواد سر مشق
لوح و قلم لوح خضر وادی و دوات البسر چشمه حیات ابدی هر سنبونی فرمود و غواص محبت والا مکنونات
ضمیر آفتاب ضیا که چون شجره خشان در شبهای تیره از خروج مشکبنیش هویدا و دیده و دیده کیلک
دلبستگیهارا بسر سبزه وفا و لوتیای الوف اخلاصها لوزانی نمود و در باغ شرح قلم لوچشمه آب
بقاست ✦ انفاس خوش او نفحه باغ وفاست ✦ این نفحه و شجره را بمن باز نگیرد ✦ زیرا که دلم زنده
بدین آب هو است ✦ از رود و حسب الحکم والا حاوی طالب حضور خاضع صاحب ضیا بنده بابا
و تاکید بسرعت رسید نهایکبار بمن احزان نگارش رفته انشاء الله تعالی عنقریب بارسال کاغذ
فراغ حاصل نموده بملازمت سر سبد و در رکاب خالفصاحب قبله مازم حضور سلطان النوادر
جوهر قابلیت و محک امتحان لیاقت و شعورست میگردد زیاده مهربانی قدردانی باد ✦
اهل سخن خلیفه حسین علی بهار طبیعا گلشن ز اجا جلد عالمگیر نامه حسب
فرستاده آمد شروع در استنکتاب باید نمود و بکاغذ باید فرمود کرد و تراشید و نقاشی بداد و خرج
که طرب اندوز صحبت رنگین و ذکر اشعار متقدمین و متاخرین بمعنی لهاجی حزین یوسف بیان
سخن آفرین به فرمایش بیاض پیوستن این مصرع یاد نخواهد نیما نیز خواست که
گویا گردید چنانچه دو سه بیاض که بخاطر ناقص گذشت قلمی آید بجای اصلاح حالت
زده نامه در دبلبل زکاش تن جگل داد بوصل خود و داد شکل بچمن ✦ گفتم چه بوی و خاکرا تقدیم
باد سحر از نیما نه برخاست که من ✦ بیاض میکرد فغان زد بلبل بچمن ✦ گفتم چه بوی و خاکرا تقدیم

بر مرشناس سخن ٹھاکر بدن موہن وکیل نواب داؤد خان فرو

دل پیش تو دیده از خجالت محروم همای کاش که دیده تیز نادل بودی ۱۲ اگر چه بسیل مکاتیب گوهر
حسن بندگی را آب نفیر وده مالک لها آگاه است وسوز نهانی بر صدق مقال گواه که در جمیع حال از
استحصال مطالب حفظ الغیب غافل نبوده ۱۲ الحمد که از آنچه جادیه قلبی مکاتبه قدر افزا که ذریعه
استخراج بخت سعادی و وسیله استنباط سر سلیمه نیست ۱۲ دور و نزدیک مجیب امر غیب گردیده شهباز همت
ترصد که بعد ازین هم سواد دیده بسواد صحائف شوق فرا رد و شمن خورشید تحقق دلالی بر پیشانی آنها نبیند
افگن باشد مشفقی میان نور الله که استکشاف ۱۲ احوال عاجزی نموده و بر فقدان آن غاشیه غم السنه تفتیش
موجود و میسر نبود فقیر با تفعل بکاری عمده ماموریت و باشد چه صحبت باده پیمائی عیش مسرور گردیده
مخلص زاده کاری مناسب نیافته گرفت نیاسی باید دیگر روزیاده عمر باد به مجموعه ۱۲ ایلت میهان نواز
پیام راحت السلام از خجسته مرشناس سخن نهاد کرمان موهن سپر کرا بالصباح یافته مغتنم سرور موفور
خاطمینان تامحصول گردیده شمائم مکارم اخلاق مشام ارباب فاقه را معطر گردانیده ۱۲ سلمه
ضماد سوزدل آن سینه داغ نهاد را که حق صحبت میرزا لنگه دارد ۱۲ اخترشناسان اسرار آسمانی
آثار شروت ۱۲ واقبال را که نوح پیشانی اشتراف استدلال ۱۲ نموده اند بچشم ظاهر سایه افتاد و سوز
خوانان صحائف پیش هنی الحوار تقریبا ۱۲ ست که از احیانه احوال ایشان استخراج میفرموده اند اعلام
نهاد امید که بسواد بیسانی ۱۲ مال به شخات سحاب بگرستانید و ستمال منظر باشد چون محاض بعلاقه
خدمت امینی فوجداری پرگنه الور را قرین بخیریت و کسوت حال بطراز جمعیت مطرز خاطر عاطر
جمیع باشد زیاده عمر باد به ۱۲ زال تالوکچند خدمتگار خانی مشتهر تلازم شهر و مکان

بیت ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ۱۲ چون ساغر نشئه پست بهوشیان دوکوش کن

ازان باز گردش چرخ منقوش من ناتوان را بدور سحران ساخته و ناوک نذر فلک ناسا
چون تیر از شست مقامات دور دست انداخته پشت طاقت م از بار غم کمان و از خم گشته و جسم
ناتوان از تیر باران الم نشانه گردار سخاک نشسته پهلو جان به پیکان تنا فلهای آن سخت کمان

فکار و دل حیران چون خانه کمان از اثبات البیت معیت بر کنار از انجا که مزاج آن تیر مهم زده در
تیر آسا یکبش راستی آشنا و بخلاف رسم کمان از خیال کج نشینی و کج اندیشی هم است آرگاه گاه
خیاله نشینان بحر این ابیاد آرند گنجایش دارد حقیقت معطل نشینی در تنگ کمان بی زه پی ربان تنه
نگاشته می خواست که خود در ایسان تیر بهدف مقصد رساند لیکن بسبب کسل آن امید گاه اخوان
که چون هیلک نه هر آب داد و بجگر سینجا بیشتر نشد حالا که ایشان چاق شده اند نوم مصمم ارد فکر چه تقصیر
چون کمان بقربان پیوسته بخاطر مستمکن بیت ترکش نخواهند داد قصر و ما ایس ست که شد آسیر و
الملتفات ۰ این صید رام را بکمان میتوان گرفت ۰ تا مهر ستاره خطوط شعاعی ترکش نسین بر کمر داد
کمان راستی و قبضه آن سر آمد راستان باد به سخن شناس رای بیشنر داس
صاحب امید گاه و برادران سلامت در دل را اهل صفا منزل آگاه و است و خلش فاتر راخاطر
ملکوت ناظر گواه صعوبت علل منتشره که بمزاج و ماج طاریست چون نگر بکاوش این عوارضه
دل جاری و آنقدر افزای مایه اخوت را از غارضه بیقرار بست چشمه چشم را حالت آبدار
بیت یار بسه بسرش حکیم دانا بفرست ۰ ور بهر شفا کی او مسیحا نفرست ۰ مناجات بحضرت
باری تعالی عز اسمه ربا عی ای آنکه دوای درد مندان دانی ۰ ای بی سبب بدی و درمان دانی
یک نظر لطفی بحال ما هم افکن ۰ مشکل شود و ش بفضل آسانی ۰ ربا عی از نکبت تران علت
به بهار ۰ و زساخت دسموط نگرفت کنار ۰ بر حال مریض ما نظر کن که گذشت ۰ عمرت
مزاج او بفرسنگ فرار ۰ ربا عی ای افسر زرفشان نخورشیدی ۰ وی جام جهان نما
بجمشیدی ۰ مشکل همه حل شود بفضل تو اگر ۰ بیمار مرا شفای جاویدی ۰ ربا عی
ای فضل تو درد را دوائی بخشد ۰ هر زخم ترا مرهمی بجائی بخشد ۰ در دل بهار خدمتگذرد
امید که لطف تو شفای بخشد ۰ به لاله تلو گچه خدمتگار خانی اقبال سند بلند
کمان بپیوند مهوره در اقران معزز و در همچشمان سربلند باشد خبر شیری شدن ایام
مستعار طلبها که بنذر گوار نگ بر جراحت پاشیده و حسنا زه حال را بناخن ناکامی خراشیده

۱۰۳

حیف کہ صاحب دلان را در سیل حوادث روزگار بقدر اقامت دشوار است مقبلان کہ دمی بر منزل
فنا ہمیشہ بدل خار خار فقر گلستان عمر را بہ عشرت رونگار بہ نوبہاری خالی از بادخزانی گذرانند
از بیطاقتی تا خاطر سنجر بازماندہای آن بمرد رسید چہ دانند کہ ہمیشہ در آتش مصیبت بریان و با اشک
خونین گریان بیتابی شدہ و بنالہای جانسوز و فغانہای حسرت اندوز خرقہ دران گوشہ کہ
میکنند از خدا تعالی توفیق صبر آرزو مینماید تا کہ متوفی کہ نزد رحمت خان امانت سپرد
نفرستند بکسی و حق بیوفا توفیق مراتب اعانت و امداد دست زیادہ عمر بادبہ منشی الممالک
رقی رام فقر مردم دیدہ بیانی قلم افتد بہر دم ہمہ کہ مرا نقطہ حرفی کن و بنامہ فرست
اظہار شوق را حوالہ بدلہا کردہ بہ مطلب گراید نیفتد خطا نیست پیرایہ ہوش افزا محتوی الفت
ببرد گوار کہ در جوار رحمت آفریدگار باد حور لقا جنت المأوا سیم آغوش و ہمکنار باد وارد شدہ آگہی
فزود را از افراد موجودات بیک جہل ابد یکسان اجابت باید گفت و سر صنعتی را از اصناف مکاسب
عدم باید نہفت لیکن بر یکسی دانستہای متوفی رقمت می آید بہر حال فقر و بدست ماجور ابر حمل عقدہ
خیری نیست بعد عیش ناخوشی و خوش گر رضا ہیچ نیست ہیچ خواہ ملک مدت بہ توقع بہ
بنیاد متوقف ست مرا باب بہ نسبت لشکر خضر پیکر باستصواب خویش را چندانکہ تواند بکوشد
اجل مساعد بہ لال تلوک چند فقر سواد دیدہ را مردم تو بودی کہ دیدہ بہ کہ این دیرینہ یار کہ مرا
نشین گردد ہیچ آگاہ است و تا کنون بہار صدق گفتار گواہ ازان یار کہ از علاقہ خدمت جزیہ
افشاندہ در خزینہ نہاد تمکن ست کشش دلہای اختیار بہ احراز دولت دیدار سرعت آثار سیاست
آفرینش سیمی سازند کہ بچین زلف صحبت رنگین رسید نہاد از عشیہ بہار دیدہ نہاد گل چیدہ نہاد میسر آید
سعادتمندی و سربلندی رہرو افزون باد بہ سخن شناس ای سہلو اندآس
بیت سواد دیدہ حل کردم تو مشتم نامہ سوی تو ہمہ کہ دینگام خواندن چشم من افتد بر دے تو
داستان شوق چون زلف مشکین کاکلان دراز ست در زبان خامہ در نشو و بدان مخبر و کوتاہی
و سماز لاجرم بہ مطلب ہا پردازد کہ رحمت از خدمت کثیر المنفعت بسبب محبت بقدر بہ میسر نیامد

مسعود باید داشت لشکر خدا کرد قرین حیرت بلشکر ظفر اثر رسیده به بندگیری نواب والا جناب
کوکلتاش جهان دستگاه بادشاهزاده جهانیان جهاندار شاه جهاندار بعطای خدمت بیمثل
بیشه گیری سور و نوازش گردیده امید واثق است که عنقریب بشاهد جمعیت بهم رکشایده کشایش
تدارک مافات نماید لیکن خار مفارقت بهلوی دل میخلد و صدمات مهاجرت عرصه جهان بر میگیرد
بصفحه خاطر آنقدر نشسته که شست و شو بسیل سرشک متواتر و سیجل دل صفا منزل باد سرد و تنهی
زنگ بسته که صفیه آن بصقالت کوشش عریست دور از کار بیت بسکه از گرد کلفت چهره احوال من
یعنی بجای آینه از خاک نشان میدهد صفحه پرداز حقیقی که تصاویر مخاوف را بصفحه هستی کشیده
و مزاجها را بر تنگ و شیها امتزاج بخشیده نقش وصال بر لوح تمنا بکشیده دیده و دیدار طلبت ایجون
چشم تصویر بسزا دارد بیت پسندد و زیاده عرض بیاده بسر آمد اهل سخن شاکر
بوکس نفرود و رشحه از طوطی نگذارد دیده من چه بخیال تواند بیت سرد و است
خبر عزیمت بمینت قرین بابن طرفها الوب خبری بر دوی دلها کشود و خضر شبرین وادی طلب را
چشمه بیحیات ابدی هدایت فرمود و خوشا دیده که بنگرد صبح وصال از مکمن اقبال سعادت گیرد و شبهت ان
آمال بمصباح قدوم فرخنده لزوم روشنی پذیرد بیت کی بود آیا که شود دیده بره روی دیدار چو
گوش از خبر و دستمالی الیوم و قصه بعینه بوسکانشت چون بعیدان در رکاب شتابان
تشخیص جمیع خیریه بهادر موقوف امید که بدولت و اقبال رجناح استعجال تشریف آرند
بیت بیا که آمدنت از خدا همی خواهم بیا که گوش براه و دو چشم در راهم بعد الیوم تکلیف
خدمتگاری بیت میرم تمام نقش ز دست فراغت فریاد که آه گر نیاز رسانی بتو
اگر از شوق حرفی نویسد آتش القلم و گیرد و اگر از بیداد فراق فریاد کند عرصه آفاق شور محشر پذیرد
ناچار دعا می گراید خط طاعت بسط کند چون خسارهٔ خوبان منور و سواد شش مانند مشک
ختن عنبر بو و دلنشین باد و عزیمت انجذب بعنیاد بلشکر ظفر اثر که پیش بها و خاطرست بیتاب
مضطرب گردانید باد چو مقرب جوارد و دولت دیدار میسر گردد و الله اعلم کی خواهد شد انشاء الله

درین هفته از ترتیب کاغذ فراغ یافته به تقصد پیشنهاد خاطر عرفت مآثر رسایدن مشتاق توقف لازم دانست
مردم از غم سخن از رفتن خود چند کنی ۱۲ این نه رسم است که گوئی و شکر خند کنی بسر آمد اهل سخن را کلک
لو کهن ما مین و فوجدار ریت بحر بس ست ای حباب از وه و صافی بده ۱۲ شوق می تقدیر ساز
بده ۱۲ اگر ره بطریق شوق قاصر اند در اول قدم و می ماند بناچار ازین وادی دشوار عزیمت گشتن صعب الوقوع
پای همت پیش کشیده بمطلب میگراید که چون عمری بصحرا نوردیها مشغول و از صحبت نگین سیمان محروم اند
نسبت امانت خزینه باستخاره شریف اختیار نموده بقصیده غیر پور رسیده و مرتجلا طاهر شکر ریز شدند ان
واقعه طلب خجسته بنیاد نگارد اشاره گردن بقلاده حسن مثنوی نمی رسیده ملبوجون سگان سیمان
عفو عفو کار و از ندارد اما سخا که بپرواز کبوتر تک تالب بام ست و سیزه بانبر گان خیال خام خدا کند که
انشاء بانجام آن فریق بابسر انجام بسجائی نرسد که مراجعت شریف قرین آرزو و استیلا از زود تر منزل اتفاق فتد بیت یارب آن اهوی مشکین بخت بازم رسان ۱۲ وان سحی سحر چمن ایسچه پس بازم بسینه لا الله تا کجا
بیت صبا بخاریت سر ایچه پیغام رسانید ۱۲ بیان باد صبا این عبار خاطر ما مانده ۱۲ اضطراب خاطر از حد گذشت
عدم طیاری کاغذ دیگر نیز عنان گشت حیف که با وصف قرب مسافت آرزوی دیدن دل
و سیمای حریفان مشتاق را نشانه دارد سخن کوتاه شاید بهر حال اگر چندی دیگر بنشیند و توقف ست افتان
و خیزان بهر سد و الا رضای مولی اولی ۱۲ باد و بحر بخوشی چه نویسد ۱۲ رقعه طراز نسبت قفد
رخ تو در نظر آید مرا و خواهم یافت ۱۲ بجز ازین حال نکوه و قضای فال نکو ست ۱۲ استعداد این قلیل البضاعت
عدیم الاستطاعت از ان قبیل نیست که بمحک امتحان آن ارسطو فطرت فلاطون زمان کامل عیار آید
لیکن اگر بیاری بخت و دولت طالع مسعود نظر اکسیر اثر گردد و بر آئینه اخضیض کم قدر و منزلت
بر اوج نیک اختری چون مهر و مشتری صعود نماید قطعه از وجودت مسند اقبال نیست یابا د
و در بحر لو بسخت حاسدان را موج باد ۱۲ بنده بیخود بر اوا و تو فیض بیت ۱۲ ای فضل حق ترا بال غا مل
شاد اب باد ۱۲ رقعه طراز نسبت واسب بی سنت مرزاق بی ظلمت که فضل بیکران خدا
و دولت خواقین باوج علیین بر افراشته و مائده روزی اصناف موجودات

بسم الله الرحمن الرحیم

چون خواهد که سرزده کرد نهیر پیشانی و جاروب نور و طراوتی بساملی را جامس بهبود رساند التماس نظم
و دانشمندان عالیمقام و حوشش سازد و نظر بر بن مطلب چون صورت حال چنین است از انجا
که بیمن سعادت ذوی الدولت بفضیل جا جاتا آورده اسید وار است که باستفاضه انوار تربیت دستگاه دیگر
آئینه منقصود گردد مصرع عرض کنیم بر کس که بیمیار سند زگرد و ۱۲ ایضا بیت الهی جهان نام ما شاد جهان
باشی ۱۲ بدولت کامیاب کام بخش و کامران باشی ۱۲ منقوش والا استعدادی که بسعادت خدمت
و معاضدت طالع سراه بدولت سرا و الاجاهی برد و حلقه در گوشش بخدمتش آویزد سرآمد اعیان
قبول صحبت اقبال آن صدر آرای انجمن جاه و جلال اخصیص الخاقانی سرآمد ماهیر ارباب مآثر و
فضل و هنر صعود نماید مصداق این مقال صورت حال نیاز مندست که باستحضار استجلاب
جهانیان باب ناصیه کریت بر افروخته امیدوار است که بنظر الطاف ملحوظ گردد بیت
گر نگیرند بلطف است امیدم از خدا و ند ۱۲ عرضداشت بسجایا لطف الله خان ۱۲
شعر و در مکرم قبیله از در و شکستن بیش بست بر سنگ نگون سری قیمت خویش
امیدوار افتاده و فدوی بر مقام بر پیرایه بست مانده و بحسرت ارکان سینه مشعله خیز بیدا ست که بیمیار
ناتوان بینا کار تا انجا رسیده و گریه و پیش نفس خود شمرده بیت مصدر تقصیری که نمیدانم
نشده از پیشگاه انصاف امیدوار است که بمور د نوازش مقرر گردد یا خطا ئی نماید که در کیفر خلاف
گوئی بسر برد شعر آنکه از خشم تو اندا خت مرا نی تقصیر چه خطیم دارم به بین در گرفتار شود ۱۲

به جناب نواب کمشی الملک مرزا صفوی خان ۱۲ عرضداشت

غلام ما و مور ارام تارک نیاز مندی را بگلهای تسلیمات سرافرازی سرافرازه و بمرتبه عرض مقتضای
انوار حضور نواب کریم الخطاب والا جناب عالیان باب که بیمایش ارتفاع سرافرازه و دولتش
صور منیر مشعله زست و عالی پرور حلقی بخوان انوار بخشش منتفع و مستنیر می سازد که فدوی بعد
رخصت از خدمت السنیلیت به تقریب خدمت ماست و مشیر گردیده چون بورود دهم ربیع الاول کمان
رسید و رسیدگان کلام الحق بموافق صابطه پیش آمده عاجز آمدند چون تحصیل این مجال

از نسیم اخبار شگفت گردانند و شمائم حصول مجرا مدی که عبارت از ابتهاج ابداد و ابتهاج دست بمشام جان
رسانند بفکیت مبارک طالعی فرخنده فالی مبهج زندگی زیبا نهالی مبارک فرخنده باد بحا
این همایون بخت والا نژاد جمیع مآثر نمان جناب فیض قرین او اسطه حصول مآرب و مقاصد شوداد فیضها
غدوی و سورام تقدیم آداب کورنش و تسلیم او ذریعه سعادت و وسیله عبادت انگاشته بعرض
محفل فیض منزل نواب عالی خطاب سپهر جناب مرجع مآرب جهانیان جلیل القدر رفیع الشان فیاض عالم
و عالمیان دستگیر بیتوا و ناتوان میر سامان که در این خجسته زمان دولت اقتران مژده اضافه منصب
مراتب او ازه کام بخشی شاه مانی بمسامع عالی وادانی در داده و نامبرده عشرت سازان بزم بهجت
از غایت انشاط و نهایت فرحت و انبساط در انجمن فلکی بر رقص آمده کوس شادی و سیارگی بر
نهاد بیت ازین شادمانی جهان تازه شد ۔ دل آسوده گشت و روان تازه شد چون این ریاض
آفرینش فرخنده و همایون گشتا و نخل تربیات روز افزون او را چو بیار بر و بر بالیده و قد کشیده و داد
احقر در سرانجام کار ما محتاج بتاکید نیست کیفیتها خبر و سی و لنحو الی کفایت رود دل تشخص که
متعاقب میرسد بعرض خواهد رسید زیاده حد ادب مزید کوک دولت و اقبال تابنده باد و تحیه چیهها
ستیز اس محرم خانی بیت ماه رخسار پرستیدنی کشته ایم ۔ یوسف مجلس شو چو در آید
بنجواب نامه رقیمه که بمکتضمن نگاه فرموشها رسیده خاطر از سوء عیش گرد انیده بکیفیت سرسل حیات
بود که نزهت گاه دستی را بصر سر و بهری نامه آفتی رسیده باشد و عالم الشیت نگاه گاهی بحدیث اتفاق
می افتد و گزند در عالم خیال همه وقت دیده بر جمال مهر تمثال محو تماشا است و از سلسله شوق بوی دل
اندیشه حاده نقا خورشید سیما خود انصاف فرمایند که مستغرق محبت معنوی بشگوفه فراموشی چه کارات
و سالک مسالک باطنی را از رعایت رسمیات ظاهری چه ضرر و قصر و دیوار این آینه شمار از نقش تعلق
سر کجای نگرم رو بتمامی عیم ۔ امید که حاضر و غائب ما خود تصور فرمایند و بهمین طریق خاص که مقبول
و محمود پسندیده گان عالم اخلاص است اعتنا نمایند تحیه دوستان فضل و کمال خلیفه
حسن علی خلیفه صاحب من و بیشتر اگر ترا نیز ان سخندان که بجا شی نظم و نثر عدیل جان سخندان

آشنا است به تقریب وحوت بغریب خانه محفل آرا بود و از اشعار متقدمین ملا لخت شعار سخندان
ذکاوت از نتایج افکار ستاخرین سخن گزار فاضت آما مطارحه شریفت رضوان شاه که کلامش پسند اهل
مقبلان و سخن پسندش مرغوب صاحبدلان است بیتی از اشعار ملک الشعرا غرنی شیرازی برخواند
جام یاقوت و می لعل بهم بالا بده ۲ اشرفیه چون لاله و داغش به مثل ۲ گفت که مثل لاله بجام یاقوت
مسلم و مناسب لیکن بمثیل وانمود که سیاه است بای که لعل فام است تناسبی ندارد ۲ بهمه شوخگان فرمود
در نیمه بر جواب او تند و مهر سکوت بر لب نهاد و مذاق کاشف ۲ بهمه رموز سخن و کشاف دقایق نکته پرور
چه میفرماید حق اینست که ملا میرزا وصف لاله بیتی چند گفته الحق که بهر با مناسب رشته نظم سفته در
ابیات از زست سواد دگاشتم حیرانی آرد ۲ این لاله که بول لقطه داده ۲ سیاه در دهان کیست
جادو آغوش شوق کرد و ما ۲ چو نیکو نگری دل وی ۲ سیه مستی لبو داغ ده دردی ۲ شوق داغ دل
وی جلوه آرا ۲ به بر جه آتشی کرد ۲ در داغ جا ۲ دروی ان بهین داغ سیه تاب ۲ مگر آتشی همان چار سر خاب
فلک شمثال دادا خار ۲ ستاد دلگر خونین ۲ پیاله بیاد ۲ به مجموعه خوشهای نوالله
ابیات این پیک نامه بر که رسید از دیار دوست ۲ آورد حرز جان ز خط مشکبار دوست
خوش سیه دلبران جمال و جلال یار ۲ خوش سیه کیست حکایت غرو قرار دوست ۲ مسائی مکاتیب جمعیت اسباب تشویش
تقریر پیشکاری خزینه یمالک محروسه از پیشگاه جناب همایونی بهمدهٔ آن بانی مبانی قدردانی لمعه وصول
افگنده مواد سرور و شادمانی فرود شکر خدای که حق سر کرده قرار گرفت و احکام شریعت غرا و ملت بیضا
بکار مصر شریف رونق پذیرفت مراعات مراسم آشنائیها که نظر بر قدیم ارتباط بلکه متون حال ظاهر آن ملا ذات سعادت
از ضایع جلوه فروشی یافته محبت و دستگاه آن فایق از شرح و بیان بیاز بقول یاشکاک حق شکر گزار قاصر و عاجز
مصر ع دولت مزید خدا کس را بغایط ۲ بر با فضل عنایت امانت و جدیر گزیده ۲ نور احمال جاگیر نشین
مرزا صفوی خان به مخلص تعلق دارد و هم آغوش شادی جمعیت ست خاطر عاطر من کل الوجوه جمع
به مجموعه خوشهای ۲ بستر واس بیت ۲ بستم بطفی ست گریانی
محبت در میان باشد ۲ دل از دست تو رنجی نخورد گفتم تو شش جان باشد ۲ دوستان

ان الله قریب مجیب بکاشف رموز سخنوری مرزا محمد رضا شاعر ود

فطرت مرزا عاجی شاعر بلیت

فـ

LL No. { ٨٩١٤٥٤٤ / ١١ م ACC. No. ٢٠٤٧

THOR جادھورام

LE انشای جادھورام

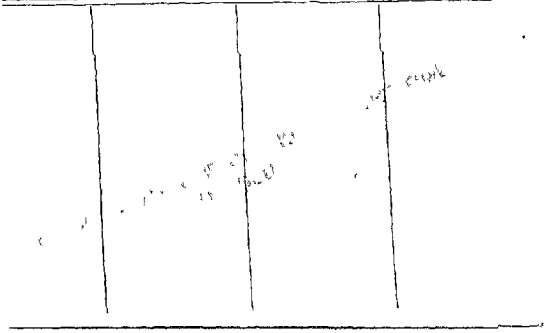

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

The book must be returned on the date stamped above.

A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.